

مجله فرهنگ و هنر مسیحی

فوریه ۲۰۲۶ - بهمن ۱۴۰۴ شماره ۱۱۸

NO:118 FEB - 2026



ماهنامه اسمیرنا به صورت رایگان عرضه می گردد



WWW.Smyrna-Magazine.com - Magazine No: 118

Smyrna Church JBM

SMYRNA MAGAZINE

NUMBER: 118

February-2026

Copyright © 2026 by JBM

Presented By Jubal Band Ministries

ارتباط با ما



اگر از نسخه آنلاین استفاده می کنید کافیسیت روی آدرس ها کلیک کنید تا مستقیم وارد شوید

www.smyrna-magazine.com
www.smyrnacollege.com

smyrnamagazine@gmail.com
info@jubalbandministries.org

@smyrna.jubal.church

Smyrnachurch_jbm
Smyrna_church_jbm

Smyrna Church (JBM)
Omid Sabooki

(+1) 469 793 96 88
(+1) 770 268 91 76
(+90) 534 269 75 45

Smyrna Church (JBM)



سردبیری
عیسی

مجله مسیحی اسمیرنا

فوریه ۲۰۲۶ / مجله شماره ۱۱۸

صاحب امتیاز و مدیر مسئول

امید سبوکی

صفحه پردازی: احسان، زهرا، حسن

طراحی صفحات: تیم گرافیک اسمیرنا

طراحی جلد: المیرا، امید

ترجمه: مهسا، مینا، امید

ویراستاری: تیم اسمیرنا

همیاران اسمیرنا

بهزاد، جواد، جیمز، یاشار، بهنام، زهرا، سمیه، کاوه، مایا،
مانده، فرشید، ادموند، ادیسون، استیو، مریم، مسعود،
شمس، علی، ترابن، هلنا، محمدحسین، سارا، حسین

و کلیسای اسمیرنا در

ترکیه، ایران، کانادا، اروپا و آمریکا

«یوبال باند» گروه فرهنگی و هنری مسیحیان ایرانی و فارسی زبان می باشد. شما می توانید مقالات، مطالب، دلنوشته و شهادت های خود را برای درج در مجله اسمیرنا برای ما ارسال فرمایید. اختیار ویرایش و خلاصه کردن مقالات با هیأت تحریریه مجله می باشد. ناشران مجله از درج مقالات و نکاتی که حاوی مطالب اهانت آمیز به کلیساها، ادیان دیگر و یا گروه های سیاسی باشد، معذورند. مقالات مندرج در این مجله الزاماً نظریه ناشران مجله یا موسسه یوبال باند نیست. کلیه حقوق مربوط به آثار نوشتاری و گرافیکی و دیگر محتویات این مجله به طور کامل متعلق به گروه یوبال باند می باشد، و هر گونه استفاده بدون مجوز کتبی از طرف مدیر مسئول، غیر قانونی و قابل پیگیری می باشد.

آنچه در این شماره می‌خوانیم:

سرمقاله

عشق مرغی

۶

از گوشه و کنار جهان

خبر

۸

رسم شاگردی

کلیدهای سلطنت
«کلید اول کلام پادشاه»

۱۰

خانواده‌ای زیر صلیب

نسرین

۱۲

نقش و نگار

دل پرادو

۱۶

نگاهی به
سیخای جهان

بینوایان

۱۸

شما می‌توانید برای دسترسی
مستقیم به صفحه مورد نظر، روی
آن کلیک کنید و برای بازگشت به
صفحه فهرست نیز بر روی دکمه
بازگشت کلیک کنید.



نگاهی به
سیخای ایران

پیر پسر

۲۰

معرفی کتاب

آزاد برای شکوفایی

۲۲

کلیسا در جفا

تاوان یک خانواده

۲۴

سبک زندگی،
زندگی سالم

کینوآ

۲۶

تنور (آشپزی)

بیسگوئیت زنجبیلی

۲۸

تاریخ سازان آسمانی

جرج واگنر

۳۰

کانون شادی

از ابتدا

۳۲

جوانان

ولنتینو

۳۸

صفحه روز

حباب

۴۶

من یک زن هستم

راحاب

۴۸

ارتشی برای دعا

کرمان-مانیسا

۵۲

دلنوشته‌های
دور و نزدیک

نامه به پدر آسمانی

۵۴

سرگرمی

جدول

۵۶

معرفی برنامه‌ها

ارتباط با ما

۵۸



سرمقاله عشق مرغی

بعد از دعوای سختی که با همسرم داشتم از فرط کلافگی و عصبانیت از خونه بیرون زدم تا شاید کمی آرام بشم و بتونم فکر کنم و از این شرایط زندگی و مشکلات بیرون بیام. وارد پارک سرکویه شدم و بر روی نیمکت رو به فواره نشستم و از فرط سرما دستهام رو در جیب کتتم نگاه داشتم و چشمم رو به آسمان دوختم. همه فکرم شده بود، رهایی، رهایی از این وضعیت و ناآرامی و از این تشویش.

غرق در افکارم بودم که احساس کردم کسی کنارم روی نیمکت نشست. سرم رو چرخوندم و پیرمردی رو دیدم که با لبخند مهربانی بر روی لبانش به من نگاه می کرد. خودم را روی نیمکت به بالا کشیدم و جمع و جور کردم. نگاهی دوباره به پیرمرد انداختم که هنوز به من نگاه می کرد و سلامی زیر لب کردم.

سلام پسر...

پاسخش چنان مهربانی و گرمایی رو منتشر می کرد که فکرم رو دگرگون می ساخت. گفت: «یک لیوان چای گرم در این هوا می چسبه» لبخندی زد و گفت: «آره... می چسبه»

سرم رو به زیر انداختم تا باز فکرم رو به آنچه بود برگردونم که پیرمرد دوباره ادامه داد: «پس چرا نشستی پسر؟ پاشو» اسکاناسی رو به سمتم آورد با تعجب نگاهم را از اسکاناس به صورتش انداختم با چشمش اشاره ای به گوشه پارک و غرفه چای و قهوه کرد.

با بی میلی بلند شدم و به طرف غرفه رفتم و دو لیوان چای داغ گرفتم و برگشتم. با همان لبخند گرمش چای رو برداشت و در میان دستانش گرفت. دستکش های قدیمی و رنگ و رو رفته اش در دستانش توجهم را جلب کرد.

دستش را به سمت من دراز کرد و گفت: «دستکش هایی است که همسرم برام بافته، خیلی گرم هستن».

حرفش لبخندی بر لبانم آورد و او ادامه داد: «واقعا عاشقش هستم... حتی لحظه ای رو بدون او نمی تونم تصور کنم...» به شوخی سرم را به طرفش مایل کردم و به آرومی گفتم: «الان که بدون ایشون تشریف آوردید پدرجان...»

نگاهش را به دستکش دوخت و گفت: «نه! بدون او نیستم. حتی از وقتی که سرطان گرفت و جسمش از من جدا شد... هر لحظه قلبم پر از عشق اونه... هر لحظه به همه وجودم گرما و نفس میده...» درحالی که شوکه شده بودم دستم رو روی دستش گذاشتم و گفتم: «بله... عشق های قدیمی خیلی خوب و محکم بودن!»

سرش رو بالا آورد و چشمش رو به چشمم دوخت و گفت: «عشق حقیقی همیشه عشقه... قدیم و جدید نداره... شاید این روزها عاشق نیستیم و نیاز داریم که عشق رو بشناسیم! خیلی وقتها عشق مرغی داریم ولی فکر می کنیم عشق پاک و الهی داریم!»

خندیدم و گفتم: «عشق مرغی؟! این دیگه چیه؟ نشنیده بودم».

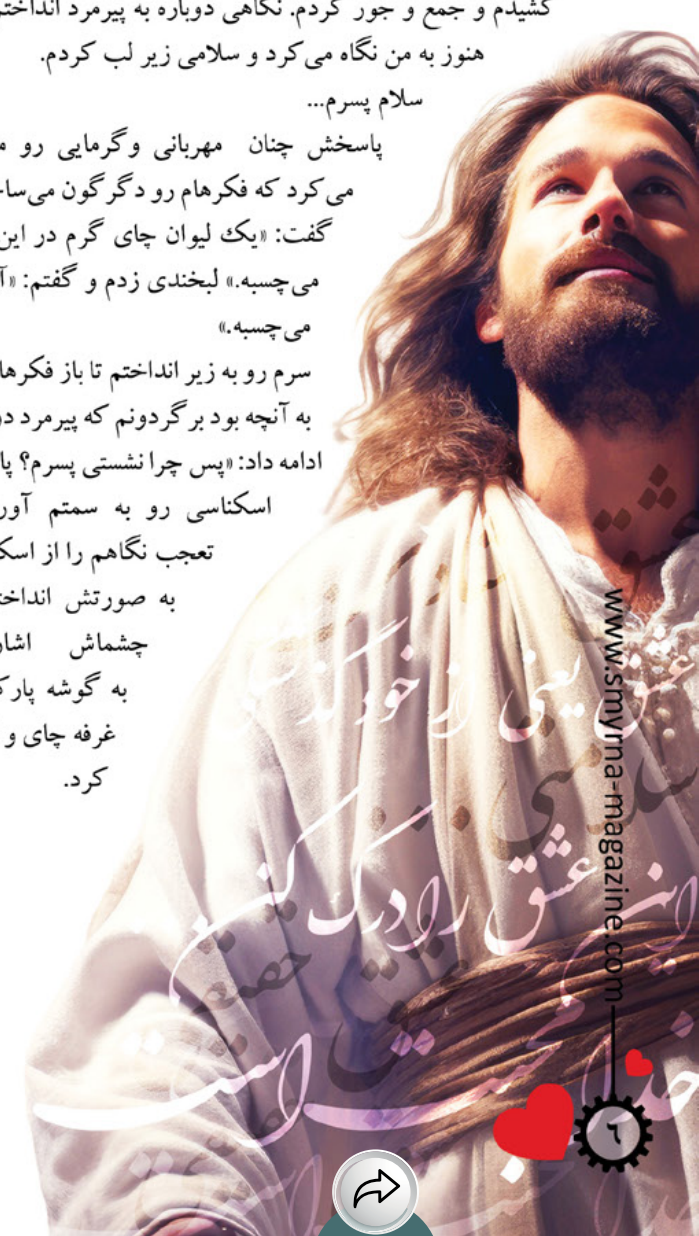
گفت: «بله... نوهام همیشه می گه من عاشق مرغم، عاشق هر غذایی که مرغ توش باشه ولی این عشق به مرغ نیست. چرا که برای این خواسته تو، مرغ باید کشته بشه و پخته بشه؟! پس این عشق به مرغ نیست، هست؟!»

و هر دو با هم زدیم زیر خنده...

ادامه داد: «عشق یعنی از خود گذشتگی... یعنی نفع دیگری رو خواستن... یعنی شادی طرف مقابل... آرامش طرف مقابل... سلامتی طرف مقابل، برات خیلی مهم هست و روی اون متمرکز؛ این عشق رشد می کنه. این چنین عشقی واگیر داره و پخش می شه و طرف دیگه رو هم عاشق می کنه و دنیا پر از عشق می شه. در حقیقت چیزی که کم داریم درک و عمل به چنین عشقیه».

اشک توی چشمم حلقه زد و لحظه ای از داشتن فکری که قبلا توی سرم بود شرمند شدم. آیا واقعا من عاشق بودم یا عشق مرغی داشتم و فقط به دنبال اینکه همه چیز از دید من خوب پیش بره و آرامش داشته باشم؟

رو کردم بهش، محکم دستش رو فشار دادم و گفتم: «امروز می خوام این عشق رو درک کنم و عمل کنم...».



دوست خانوادگی او برد کرل در کمپین GoFundMe که بیش از ۷۸۰۰۰ دلار جمع آوری کرده است، نوشت: «هیچ کس صدای شلیک را نشنید و ندید که از کجا آمده است فقط یک نقطه ورودی در سمت شقیقه سمت چپ بود و گلوله از مغز او عبور کرد. وقتی کارآگاهان پلیس تصاویر ویدئویی تقاطع را بررسی کردند. او ابتدا زمین خورد اما دوباره بلند شد و راه می‌رفت و صحبت می‌کرد اما در حال خونریزی بود. هیچکس ابتدا متوجه نشده بود که چه اتفاقی افتاده است اما بعد او شروع به تشنج و استفراغ کرده بود و او را به بیمارستان منتقل کردند.

در زمانی که اشمیت تیرباران شد، همسرش به CBN News گفت: «اشمیت بیش از یک سال است که معمولاً ۳۰ دقیقه قبل از شروع هر مراسم شبانه کلیسا، در خیابان موعظه می‌کند اما آن روز، او زودتر به موعظه‌های خیابانی پایان داد، سیستم صوتی را جمع کرد و به کلیسا برگشت که برایم بسیار عجیب بود.»

اما همسرش متوجه خونریزی او شد و اشمیت در نهایت به یک بیمارستان محلی منتقل شد، جایی که پزشکان تا زمانی که سی تی اسکن انجام ندادند متوجه نشدند که او مورد اصابت گلوله قرار گرفته است.

او اضافه کرد: «پزشکان و محققان فکر نمی‌کردند که شوهرم هنوز زنده باشد. جراحان مغز و اعصاب به من گفتند که به دلیل قرار گرفتن گلوله در مغز شوهرم، نمی‌توان آن را خارج کرد.»

زولیا اشمیت مادر دو فرزند واعظ و همسر وی، در یک به‌روزرسانی جدید درباره بهبودی «معجزه‌آسا» همسرش، ویدیوها و عکس‌هایی را در پستی در اینستاگرام منتشر کرد که نشان می‌دهد او در کلیسایشان با لبخندی عمیق درام می‌زند.

او در این پست درباره همسرش اینطور نوشت:

«ما به خدایی که غیرممکن‌ها را ممکن می‌کند، خدمت می‌کنیم. هانس راه می‌رود، صحبت می‌کند، حتی درام می‌نوازد.» خدا کار باورنکردنی در زندگی هانس انجام داده است و او هر روز به پیشرفت خود ادامه می‌دهد اما هنوز قادر به صحبت کردن نیست لطفاً برای ترمیم کامل، به دعا ادامه دهید.»



بازگشت یک مبشر و واعظ به خانواده

هانس اشمیت، سرباز کهنه ۲۶ ساله و مدیر بخش Victory Chapel First Phoenix در آریزونا، که در ماه نوامبر هنگام موعظه خیابانی از ناحیه سر مورد اصابت گلوله قرار گرفت به کلیسای خود و نزد همسرش بازگشته است. در ابتدا انتظار نمی‌رفت که او بهبود یابد اما یکشنبه در کلیسا اعلام کردند و گفتند: «او راه می‌رود، صحبت می‌کند و حتی درام می‌نوازد.»

در بیانیه کلیسا آمده است: «ما به خاطر معجزه‌ای که دیده‌ایم خوشحالیم و خدا را شکر می‌کنیم. هانس از بیمارستان مرخص شده است و با خانواده‌اش در خانه به سر می‌برد.»

اشمیت، یک پزشک نظامی سابق، در غروب ۱۵ نوامبر ۲۰۲۳، در تقاطع خیابان ۵۱ و پیوریا در گلدنیل، آریزونا، درحالیکه قبل از مراسم چهارشنبه شب کلیسا، در حال موعظه خیابانی بود مورد اصابت گلوله قرار گرفت.



zulyaay Victory C
zulyaay God. He plays the God has Hans' life continue continue
jennxma this great your fam with you miracle!
griffinko thankful
2,627 likes January 28
Log in to like or



اشتراک انجیل با ناشنوایان

چگونه یک سازمان کلیسایی، انجیل را با ناشنوایان به اشتراک می‌گذارد.

«رودی کاگمن» در رتبه معاون کشیش و مدیر سازمان ناشنوایان کلیسای «ردمپشن هیل» خدمت می‌کند او یک ناشنوا محسوب نمی‌شود اما حدود ده سال پیش کم شنوا شد او قبل از ناشنوا شدن در سن سیزده سالگی شروع به یادگیری زبان ناشنوایان کرد.

او و همسرش «بکی» مدارک ASL (زبان ناشنوایان به زبان آمریکایی) خود را گرفته و به این زبان مسلط هستند.

کاگمن می‌گوید: «حدود ۱۳ ساله بودم که با پسری در همسایگی‌مان ناشنوا بود دوست شدم و زبان اشاره را از او یاد گرفتم و سپس در دوران دبیرستان به مسیح ایمان آوردم و با او هنوز دوستان خوبی هستیم و امروز هم خدا از همین برای خدمت من به ناشنوایان استفاده می‌کند.»

کاگمن وارد کالج شد و همزمان در سازمانی در رابطه با ناشنوایان مشغول به کار شد و به همین منوال خدا دعوتی را که از او کرده بود تقویت نمود.

کاگمن در «ناکسویل» ازدواج کرد و اولین فرزندش به دنیا آمد. این خانواده بعداً به کارولینای جنوبی نقل مکان کردند و به عنوان مترجم ناشنوایان از دوره مهد کودک تا دانشگاه کار می‌کنند. این زوج بیشترین خداوند هستند و در آمریکای جنوبی مژده انجیل را به ناشنوایان می‌رسانند.



فیلم صدای آزادی در بین ده فیلم برتر

فیلمی که توانست از تور دوران «تیلور سوئیفت» گذر کرده و در بین ده فیلم سرآمد سال ۲۰۲۳ قرار گیرد. سالی که فیلم‌های متعدد مسیحی ساخته و مورد توجه تماشاگران قرار گرفت.

بر اساس داده‌های باکس آفیس «صدای آزادی» با فروشی بالغ بر ۱۸۴ میلیون و ۱۷۸ هزار و ۴۶ دلار در شش ماه اول اکران در ۳۴۱۱ سینمای داخلی ایالت متحده آمریکا در ماه جولای در رتبه دهم باکس آفیس قرار گرفت.

صدای آزادی داستان مامور سابق دولت تیم «بالارد» را روایت می‌کند که برای نجات جان یک کودک از دست قاچاقچیان جنسی در جنگل کلمبیا شغل خود را رها کرده و در نهایت توانست جان بیش از ۱۲۳ نفر از جمله ۵۵ کودک را از برده‌داری نوبین نجات دهد.

تریلر این فیلم که توسط «استدیو آنجل» توزیع شده «جیم کاو» بازیگر نقش اول فیلم «مصابب مسیح» را به نمایش گذارده که اعلام می‌کند فرزندان خدا برای فروش نیستند.

تأثیر این فیلم به حوزه سیاسی بین‌الملل نیز کشیده شد. «ادواردو وراستگی» بازیگر و تهیه‌کننده این فیلم اعلام کرد که نامزد ریاست جمهوری مکزیک خواهد شد و برنامه او بر اساس خدا، وطن و خانواده خواهد بود و تأکید او بر پیشبرد پایان دادن به قاچاق کودکان است.



رسم شاگردی

کلیدهای سلطنت



شکر برای خداوندی که برای هر یک از ما برنامه‌ها و نقشه‌های سعادت‌مندی دارد و ما را به طرح الهی خود فرامی‌خواند؛ تا در محبت و نیکویی او، در جهان بدرخشیم و نور او را بر گمشدگان بتابانیم.

در شماره پیشین به این پرداختیم که گاهی دعا می‌کنیم و پاسخی نمی‌گیریم. شاید کلید آن درهای بسته پیش‌تر به ما سپرده شده باشد و مسئولیت گشودن یا بستن آن درها بر عهده ماست. پس بیاموزیم چگونه کلیدهای ملکوتی را که به ما سپرده شده است بشناسیم و به کار ببریم.

عیسی در انجیل متی باب ۱۶ آیه ۱۹ عنوان می‌کند که **کلیدهای ملکوت و شراکت در طرح خدا برای باز و بسته کردن درها به ما سپرده شده است.**

اما سوال اینجاست: تو او را که می‌دانی؟
آیا او رهبر قافله زندگی توست؟ آیا او بنیاد و کلیددار زندگی توست؟

آیا او برای تو فقط یک خاطره خوب و یک حس زیباست، یا خداوند و شبانی است که او را پیروی می‌کنی و بر مسیر و حرکت او متمرکز می‌مانی؟

وقتی پاسخ روشن و دقیقی به این سؤال داشته باشی، کلیدهای ملکوت به تو سپرده شده است.

امروز به اولین کلید می‌پردازیم: کلام پادشاه.

کلید اول: کلام پادشاه

عیسی می‌فرماید: کلماتی را که به من سپردی به ایشان سپردم. انجیل یوحنا باب ۱۷ آیه ۸

کلام، اولین کلید است؛ چون آفرینش با کلام آغاز شد. در پیدایش، کلام پادشاه گفت و شد. همچنین در انجیل یوحنا باب ۱ آیه ۳ می‌خوانیم که: همه چیز به واسطه او پدید آمد و بدون او هیچ چیز پدیدار نگشت. و اکنون این کلام از سوی پادشاه به ما سپرده شده است.

پس همواره به یاد داشته باشیم:

«کلام، یک سپرده است.»

سپرده، هم به معنای اقتدار و اختیار است؛ اقتداری که به ما داده شده و این تصمیم ماست که آن را به کار بگیریم و زندگی خود و دیگران را متحول کنیم، یا آن را نادیده بگیریم.

سپرده همچنین به معنای انتقال به دیگران است. مسئولیت به کارگیری کلام در زندگی خود، فرزندان، دیگران و حتی این جهان با ماست؛ و این مأموریتی است که به ما سپرده شده است.

ما شریر و تاریکی را در زندگی نهیب می‌زنیم، فقر و ناامیدی و ترس‌ها را بیرون می‌رانیم، یا برکت را اعلام می‌کنیم؛ زیرا کلام پادشاه دیگر بر لوح‌های سنگی نیست، بلکه بر قلب‌های ما نوشته و حک شده است. دوم قرنتیان باب ۳ آیه ۳

زبان از آنچه در قلب است سخن می‌گوید؛ پس اگر کلام خدا بر قلب‌های ما حک شده باشد، زبان ما امید، برکت، راستی و اراده او را اعلام می‌کند.

عیسی در انجیل لوقا باب ۱۱ آیه ۵۲ هشدار می‌دهد که وای بر شما که کلیدها را در دست دارید، اما نه خود آن را به کار می‌برید و نه مأموریت خود را بر اساس آن در زندگی دیگران انجام می‌دهید.

«کلام سپرده شده، قلب خدا را در خود دارد.»

کلام خدا بر قلب‌های ما حک شده است؛ پس ما فقط حامل پیام نیستیم، بلکه نامه و رساله خدا هستیم. هر روز از کلام او پر شویم و به یاد داشته باشیم که در کتاب پیدایش، بارها آمده است: خدا گفت. این یعنی قدرت آفرینش در ما نیز جاری است؛ زیرا کلام پادشاه در ماست، کلامی که امید می‌آفریند و تغییر ایجاد می‌کند. آیا جامعه، نامه محبت و اراده خدا را به وسیله من می‌خواند؟

«کلام سپرده شده، قدرت دارد.»

قدرت عظیمی در قلب و زبان ما نهفته است. ما سفیران مسیح هستیم؛ پس آنچه اعلام می‌کنیم، کلام پادشاه است. اثرگذاری کلام به ضعف‌ها یا قوت‌های ما وابسته نیست؛ بلکه به اقتدار خود پادشاه وابسته است.

یک سفیر، قطع رابطه یا برقراری رابطه را اعلام می‌کند؛ و اقتدار دولت و پادشاه پشت آن اعلام است و انجام‌پذیری می‌شود. نتیجه به بیماری یا ضعف یا توانایی سفیر وابسته نیست؛ بلکه به اعلام کلام پادشاه وابسته است.

به یاد داشته باشیم:

«کلام می‌آفریند.»

«کلام می‌سازد و بنا می‌کند.»

«کلام پادشاه، دروغ‌ها و دژهای شریر را درهم می‌شکنند.»

دروغ‌هایی که گاه مانند موجی از فکر به ما هجوم می‌آورند: تو لایق نیستی، کامل نیستی، گذشته تو مناسب کار پادشاه نیست، تو ضعیفی، نمی‌دانی.

امروز در نام مسیح، با کلید کلام پادشاه، این دروغ‌ها را درهم بشکن و اعلام کن:



من فرزند خدا هستم. من سفیر مسیحم.

نه به اقتدار خود، بلکه به اقتدار پادشاه در من فرمان می‌دهم: از من دور شو.

کلام پادشاه در قلب و زبان من است.

درهای بسته شفا، نجات و خدمت را می‌گشایم؛ و درهایی را می‌بندم که به طوفان‌ها و افکار ناامیدی فرصت ورود می‌دهند.

من در مسیح، خلقتی تازه‌ام؛ انسانی تازه با فکری نو، و انگیزه و شوقی جدید؛ زیرا کلام خدای زنده و مقتدر، برنده‌تر از هر شمشیری، در من کار می‌کند.

عبرانیان باب ۴ آیه ۱۲

دو هشدار:

● **شنیدن بی عمل، زندگی را طوفانی می‌کند.**

عیسی می‌فرماید هر که این سخنان را بشنود و عمل نکند، مانند کسی است که خانه خود را بر شن می‌سازد؛ و با اولین طوفان و سیلاب ویران می‌شود. انجیل متی باب ۷ آیه ۲۴ تا ۲۷

کلام شنیده شده باید اطاعت شود. این خدا نیست که زندگی ما را ویران می‌کند؛ بلکه ناطاعتی ماست که زندگی‌مان را بر شن‌ها بنا می‌کند تا با اولین سیلاب، فرو بریزد.

● **کم و زیاد کردن کلام.**

هشدار کلام این است که چیزی از آن کم نکن و چیزی بر آن زیاد مکن. مکاشفه باب ۲۲ آیه ۱۸ و ۱۹

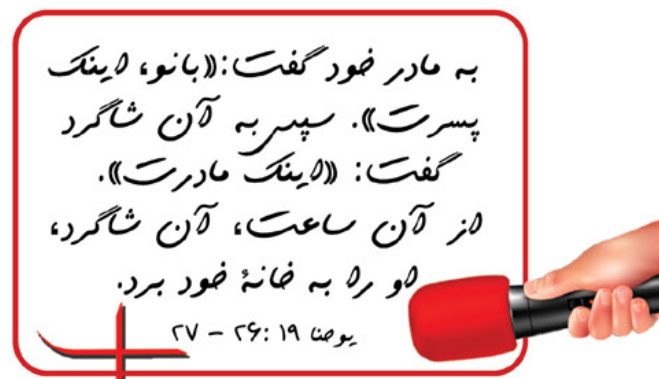
سلیقه من نیست؛ نه با ترس و تعصب، و نه برای منفعت. کلید را نباید تراشید؛ چون دیگر کار نخواهد کرد و دری را باز و بسته نخواهد نمود.

آمین که کلام پادشاه را به عنوان یک کلید درک کنیم، به کار بگیریم، و زندگی‌ها را متحول سازیم.



امیر سبوح





خانواده زیر صلیب

سلامی پر از صلح و سلامتی خداوند بر شما عزیزان که در این مجله و از طریق این صفحه امروز با ما همراه هستید تا شهادت دیگری از کار عظیم خداوند را نظاره‌گر باشیم و بیاد بیاوریم که مسیح امروز نیز زنده است و در زندگی ما می‌تواند کار عظیم خود را به انجام رساند. پس با او همسفر شویم.

امروز با خواهر نسرین عزیز از همشهریان خوب و خواهری پر از محبت در مسیح هم صحبت خواهیم شد و ایمان دارم کار شگفت خدا در او نیز ما را در این مسیر مشوق خواهد بود.

سلام خواهر عزیزم. اگر ممکنه خودتون رو برای خوانندگان مجله معرفی کنید.

سلام. من نسرین هستم، ۴۸ سال سن دارم و با دو فرزندم زندگی می‌کنم. دو دختر زیبا که خداوند اونها رو به من هدیه داد.

شکر برای وجود شما عزیزان. گفتید خدا بهتون دو دختر زیبا داده. با توجه به شناختی که ازتون دارم و این دو دختر خدا رو می‌شناسم که چقدر خداوند رو دوست دارند و چه محبت الهی در قلبشون هست؛ ولی می‌خوام قبل از اون از ایمان آوردنتون به مسیح بگید چون می‌دونم بی‌ربط نیست.

دقیقاً همینطوره. نه تنها بی‌ربط نیست بلکه این مسیر زندگی من بود. همه چیز از به اتفاق شروع شد. توی یک خانواده‌ای بدنیا اومدم که قبل از یکساله شدنم پدرم فوت کرد و مادرم هم بعد از یک سال ازدواج مجدد کرده بود.

پدرخوانده من مرد خوبی بود ولی همیشه به فرزند خودش که ۴ سال از من کوچکتر بود بیشتر اهمیت می‌داد و در هر وضعی به اون حق می‌داد. ولی خواهرم رو خیلی دوست داشتم.

داشتید؟ یعنی الان دوستش ندارید؟

الانم دوستش دارم ولی منظورم این نبود دوست داشتنم تمام شد. خواهرم وقتی ۱۶ سالم بود توی استخر باغ افتاد و جلوی چشم غرق شد. برای همین گفتم داشتم چون خیلی زود از بین ما رفت. ولی پدرخوانده من همیشه من رو مقصر می‌دونست و فکر می‌کرد من می‌تونستم اون رو نجات بدم و یا کمک بیارم. ولی اینقدر ترسیده بودم و داد زدم که بعد از این اتفاق تنگی نفس گرفتم و زیر نظر دکتر اسپری و دارو مصرف می‌کردم.

به مرور یادم رفت که نفس کشیدن بدون تنگی نفس چطوره و همه عمرم با اون سر می‌کردم. برام عادی بود. گذشت و چند سال بعد من رو به عقد پسر عموی پدرخوانده‌ام درآوردن. اول منم خوشحال بودم که شاید با دور شدن از خونه و پدرخوانده‌ام آرامش بگیرم ولی زیاد نگذشت که متوجه شدم همسرم مواد مصرف می‌کنه و حتی قبل از ازدواج هم چند بار ترکش دادن و باز شروع کرده.

سرتون رو درد نیارم چهار سال از ازدواجمون می‌گذشت که فهمیدم همسرم بچه‌دار نمی‌تونه بشه بخاطر موادی که مصرف کرده و آسیب‌هایی به سیستم هورمونی بدنش وارد شده که غیر قابل مداواست. ولی مادرش اومد و گفت: «این برای یک مرد بده که توی شهر چو بیوفته نازاست و من رو تشویق کرد که به همه بگن ایراد از منه.» می‌گفت اینجوری شوهرت هم بهت نزدیکتر می‌شه و انگیزه می‌گیره ترک کنه و بیشتر دوست خواهد داشت چون فداکاری تو رو می‌بینه.

قبول کردم و توی کل فامیل پیچید نسرین اجاقش کوره و از این حرف‌ها. تو هر جمعی و توی هر کوچه و همسایه‌ای همه می‌خواستن ترحم کنند و دائم دارو و گیاه تجویز می‌کردن. یه روز یکی از همسایه‌ها با خواهر شوهرم اومدن و یک گیاهی رو دم کرده بود و به زور دادن به من. واقعاً نمی‌دونید

اون روز چه بر من گذشت. دارو رو خوردم و به فاصله چند دقیقه تنگی نفسم عود کرد و نفس نمی‌تونستم بکشم. همه چیز سیاه شد و دیگه چیزی نمی‌شنیدم.

یعنی چه اتفاقی براتون افتاد؟

نمی‌دونم واقعاً. من رو به اورژانس رسونده بودن ولی می‌گفتن کلاً سیاه شده بودی. من فقط یادمه سیاهی مطلق می‌دیدم و تو همین سیاهی یه نور آبی باز شد و انگار وسط یه استخر رو می‌دیدم. یکی من رو به زیر آب فشار می‌داد ولی زیر آب می‌خندیدم و نمی‌ترسیدم.

خلاصه بهوش اومدم و توی بیمارستان گفتم مرده بودی و خدا نجات داد. اون تصویر مدام جلوی چشمم بود؛ وقتی به هر کسی می‌گفتم جوابشون این بود که خاطره مرگ خواهرت در استخر باهاته. ولی اون استخر و حال من اصلاً شبیه اون نبود. ترس و داد و مرگ هم نبود.

گذشت و بعد از خوردن اون دارو مدام تنگی نفسم میومد سراغم بطوری که حتی نمی‌تونستم بخوابم. دو ماه بعدم به همین بهانه شوهرم رفت و با کسی دیگه وارد رابطه شد و چند وقت بعدش من رو طلاق داد. دیگه ندیدمش حتی برای طلاق.

برگشتم خونه مادرم و باز ناپدری‌ای که مدام سرکوفت می‌زد و تحقیرم می‌کرد؛ مادرم مهربون بود ولی دخالتی نمی‌کرد. فقط وقتی اون نبود میومد و من رو دلداری می‌داد. عرصه اینقدر از حرف مردم برام تنگ شد که خونه رو ترک کردم و اومدم تهران، توی شهری که نمی‌دونستم باید چکار کنم. فقط می‌دونستم اینجا کسی من رو نمی‌شناسه؛ همین من رو پس بود.

یه دوست قدیمی از زمان مدرسه داشتم که می‌دونستم ازدواج کرده و اومده بود تهران، معلم مدرسه شده. گاهی با هم تماس داشتیم. رفتم و سرزده در زدم همونجایی که آدرس آخرین نامه‌هاش بود. یه پیرزنی در رو باز کرد. خیلی صورت مهربونی داشت. گفت که دوستم از اونجا رفته

و اسباب کشی کردن و آدرسی هم نداشت. وقتی حال و روز من رو دید دعوت کرد تو خونه. منم که خسته و درمونده از همه

جا بودم رفتم داخل و نشستم گوشه سالن. از تو آشپزخونه با یک لیوان شربت قرمز رنگ اومد و خندید گفت چرا اینجا نشستی بیا، بیا بریم روی مبل بشین.

چقدر احساس غریبی باهاش داشتم ولی پر از لذت و امنیت بود. روی مبل نشستم و تا اومدم شربت رو بخورم یه عکسی روی طاقچه نظرم رو جلب کرد. چند نفر کنار یه استخر. شبیه اون رویای من بود. گفتم اینجا کجاست. نگاهی کرد و گفت خونه یکی از دوستان، و حرف رو برد روی پرسش‌هاش. مشخص بود دوست نداره در مورد عکس حرف بزنه.

وقتی از زندگیم براش گفتم اشک می‌ریخت و گفت که به مادرم تلفن می‌زنه و صحبت می‌کنه. اولش گفتم نه ولی با اصرار اون این اتفاق افتاد و اون تماس گرفت. پدرخوانده‌ام گوشی رو جواب داد و آخر حرفش این بود: بهتر که خونه رو ترک کردم و کاش هیچوقت برنگردم. مادرم هم گوشی رو

گرفته بود و فقط به خانم گفته بود

بهش بگید همونجا بمونه و

دوستش رو پیدا کنه.



شهر و کشور محبت خدا رو بچشد و نیکویی
اون رو بپوشند.

ممنون برای این گفتگو. نظرتون در مورد مجله اسمیرنا چیه؟

دخترهام عاشق صفحه فیلم و زنان هستند.
خیلی اتفاقاً صحبت‌های ما توی خونه از همین
منشا می‌گیره. واقعاً خدا رو شکر می‌کنم برای
این مجله و خادمینش. من خادم امین و مرد
خدای واقعی توی زندگی کم دیدم ولی شکر
که شما هم تو این مجله با همین مرد خدا
خدمت می‌کنید. کاش بدویند چقدر خدا به ما
لطف داره و عاشق‌مونه که این آدم‌ها رو سر
راهمون می‌ذاره.

ممنون برای این وقت و گفتمان پر برکت؛ شادی خداوند با شما باد.

وارد آب شدم و آنه و دو تا از رهبران هم بودند و اعلام نجات
کردم و من رو به زیر آب فرو بردند. همون رویایی که داشتم.
حس کردم نوری از قلبم رد شد و از پشتم عبور کرد. سرم رو که
از زیر آب بیرون آوردم انگار نفسم بند اومده بود و همه ترسیدن
چون تنگی نفس داشتم. دهنم رو باز کردم تا بتونم کمی هوا به
ریه‌هام برسونم که حسی رو تجربه کردم که انگار هیچوقت نکرده
بودم. راه نفسم باز بود. حس می‌کردم یه دروازه بزرگ هوا داره
میره توی ریه‌هام. دیگه درد و خس خس نداشتم. من اون روز برای
همیشه از تنگی نفس شفا گرفتم.

هللویا... شکر واقعاً برای این خداوند زنده. کارهای
او بی‌نظیره. و شکر برای اون خادم‌هایی که به شما
اجازه دادن وارد تعمید بشی. چقدر هم از شهادتتون به
وجد اومدم هم از کار این مردان خدا که با دعا قدم
برمی‌دارن.
شکر واقعاً؛ همینطوره.

خوب بعد از اون چی شد؟ دوستتون. ازدواج کردید
بعد از اون قضیه مجدد؟
آنه و عزیزان خیلی کمکم کردن و رشد کردم در مسیح. آنه فوت
کرد و به نزد مسیح رفت و همه چیزی که داشت همین خونه بود
که به من بخشید. مسیح هم از طریق این خانواده الهی در زندگی
من کار کرد و هم در شفا دادنم و تنهام نداشت تا راهم رو پیدا
کنم. نه من هیچوقت دیگه ازدواج نکردم.

پس دو دختری که گفتید و الان باهاتون هستن چی؟
اونها هم نسرین هستند. من و آنه اونها که مثل خودم بودن رو
آوردیم و با ما بزرگ شدن. اونها از زندگی سخت‌تر از من
عبور کردند و خیلی به سمت گناه کشیده شدن و شیطان براشون
برنامه‌ها داشت، ولی خدای ما نجات دهنده است. اونها رو سر راه
من گذاشت توی دو برهه زمانی متفاوتی که خودم هم زندگی با
مسیح رو داشتم فراموش می‌کردم.
خدا از طریق این دختر زیبا بهم گفت: «یادت نره محبت من رو.»
اون هنوزم به من می‌گه عاشقتم. محبت پدری که هیچوقت در
زندگی بچگیم ندیدم ولی امروز سال‌هاست پدر با منه و عاشقانه
دخترش رو محبت می‌کنه.

آمین؛ ممنون. چقدر پر از برکت کاش وقت بود
و ساعت‌ها با هم گفتگو می‌کردیم. امروز آرزو و
خواسته‌ای هم دارید که براش در دعا باشید؟
آره. دعای من اینه این دو دخترم دست نسرین‌ها رو بگیرن و
همونطور که خدا از طریق آنه من رو پیدا کرد نسرین‌ها در این

نفس تنگی دوباره به سراغم اومد و پیرزن کلی ترسید. وقتی با
اسپری بهتر شدم پرسید خیلی می‌ترسی از اینکه نفست می‌گیره.
گفتم قبلاً آره ولی از وقتی رویای آب و زیر اون آب رو داشتم
دیگه نه. خلاصه تمام ماجرا رو براش تعریف کردم و گفتم شبیه
اون عکسه. خندید و گفت: «این بخاطر مرگ خواهرت نیست.»
بعد بهم گفت: «این عکس نشانه‌گر یک روز بزرگه؛ نشانه روز
پیروزی.» اصلاً براش قابل فهم نبود. گفت: «این روزیه که خیلی‌ها
تعمید گرفتن و زندگیشون رو تسلیم مسیح کردن.»
پیرزن تنها زندگی می‌کرد ولی خیلی جوان‌ها میومدن و بهش
می‌گفتن آنه. بعدها فهمیدم اینها هم مسیحی هستند و قلبشون و
زندگیشون در هدایت مسیح گذاشتن.
اون برام در مورد مسیح می‌گفت و ازم خواست که پیشش بمونم
چند روز تا دوستم رو پیدا کنم.

پس چند روزی پیش یک خانواده مسیحی موندید. دوستتون رو کی پیدا کردید؟

راستش چند روز تبدیل شد به همه سال‌های زندگیم. این خونه که
الان داخلش هستم همون خونه امن زندگی من شد.
بذار بقیه ماجرا رو برات بگم. آنه بهم اتاقی داد. هر هفته با صدای
سرود خوندن و صحبت‌هاشون که در گروه کوچکی بودن آروم
می‌شدم. با خودم عهد کردم اگه تنگی نفسم خوب بشه مسیحی
می‌شم و قلبم رو به او می‌دم. ولی هیچ اتفاقی نیفتاد تا اینکه بعد از
۲ سال که پیشش بودم بهم گفت می‌خوایم بریم بیرون شهر.
وقتی رسیدیم یه باغ زیبا بود و خیلی‌ها اومده بودند. همون استخر
عکس هم بود و تازه فهمیدم امروز روز تعمید گرفتن چند نفر
توی همین استخره. خیلی در مورد مسیح می‌دونستم، خیلی کلام و
کتاب مقدس خونده بودم ولی هیچوقت دعای نجات نخونده بودم
و اعلام نکرده بودم قلبم تسلیم مسیح.

قلبم شروع کرد به تپش خیلی زیاد و داشت از سینه‌ام می‌زد بیرون.
رفتم پیش آنه و گفتم من هم می‌خوام تعمید بگیرم امروز. لبخند
زد و گفت تو که قلبت رو به مسیح ندادی. گفتم دادم می‌خوام اینو
اعلام کنم. امروز یه چیزی من رو به این آب داره می‌کشونه. آنه
رفت و با رهبر عزیزی که اونجا بود صحبت کرد و ایشون اومد و
گفت بیا کمی صحبت کنیم. اون در مورد صبر گفت و من اصرار.
دستم رو گرفت و گفت دعا کنیم. با هم دعا کردیم و آنه ما رو
همراهی می‌کرد. بعد از اون گفت: «ایمان داری که مسیح برای
گناهان تو به روی صلیب رفته؟» گفتم: «آره ایمان دارم برای من
اومد؛ برای گناهان من بروی صلیب رفت و مرد و در قبر گذاشته
شد و در روز سوم قیام کرد.»

خندید و گفت: «پس او پادشاه و خداوند تو هست.» گفتم: «ایمان
دارم هست.» سربلند کرد و به آنه گفت: «امروز روز پیروزی برای
نسرین هم هست.»

امروز
پیروز



سلام و درود به دوستداران هنر در مجله اسمیرنا.

بیاید تا با هم نگاهی به یکی از موزه‌های پر بازدید و مهمترین گالری هنری اسپانیا بیندازیم.

موزه هنر «دل پرادو» اصلی‌ترین موزه هنر ملی به کارگردانی «میگل فالومیر» در اسپانیا می‌باشد، که در مرکز مادرید در کنار موزه‌هایی مانند «لورر»، «واتیکان» و «مت» واقع شده است، این موزه بزرگترین موزه در دنیا و یکی از پر بازدیدترین موزه‌ها در وبسایت می‌باشد، که مردم به آن توجه بیشتری دارند. این ساختمان توسط شاه چارلز سوم به منظور نگهداری مجموعه‌های سلطنتی تاریخ طبیعی ساخته شد و به موزه‌ای هنری تبدیل گشت که در سال ۱۸۱۹ توسط نوه او، پادشاه فردیناند هفتم، اولین تابلو هنری به موزه وارد شد و بعد به سرعت ۳۱۱ نقاشی دیگر در آن جای گرفت. تا آن زمان این موزه را موزه سلطنتی می‌شناختند که ورود برای عموم آزاد نبود، اما بعد از مردن «ایزابیل دوم» در سال ۱۸۶۱ این موزه تبدیل به موزه ملی شد و آن را «دل پرادو» نامگذاری

مار برنجین

این اثر از «آنتونی ون دایک» نقاش هلندی و یکی از هنرمندان بزرگ زمان باروک می‌باشد که در سال ۱۶۲۰ در ابعاد ۲۰۵ در ۲۳۵ سانتی متر بر اساس کتاب اعداد باب ۲۱ با رنگ روغن به تصویر کشیده شده است. البته در گوشه سمت راست پایین تابلو، امضا نقاش دیگری به نام «رابنز» ثبت گردیده که به همین دلیل بر سر نقاش اصلی بحث و گفتگوهایی می‌باشد.

زمانی که قوم خدا از شرایط و از سفر خود در بیابان شکایت کرده و نزد خدا گناه کردند، آنگاه خداوند مارهای آتشین فرستاد و اجازه داد تا مارها، آن‌ها را نیش زنند. به صورتی که شمار بسیاری از مردم در حال مرگ و شمار بسیاری مردند، اما قوم به گناه خود اعتراف کردند و موسی نزد خدا شفاعت کرد؛ سپس خداوند به موسی فرمود: «مار برنجینی بساز و بر سر تیرکی قرار بده، تا هر کسی که توسط مارها نیش خورده است به آن نگاه کند تا از گزند مارها رها شود و زنده بماند.»

همانطور که در تصویر می‌بینیم مارهای زیادی قصد گرفتن جان قوم را دارند که به دست و بدن آنها پیچیده‌اند اما موسی طبق فرمان خدا مار برنجینی را درست کرده و بر سر تیرکی قرار داده است و مردم به آن نگاه می‌کنند تا از گزند مارها رها شوند. مردی را نیز مشاهده می‌کنیم که به نشان از فروتنی زانو زده است و به گناهان خود نزد خدا اعتراف و در حال شکرگزاری می‌باشد. همچنین زنی که زخمی شده و رو به مرگ است اما بقیه به کمک او آمده‌اند و سرش را بلند می‌کنند و یادآور می‌شوند که به مار برنجی نگاه کند. این تابلو نمادی از کار عیسی مسیح نیز



کردند و برای عموم نیز افتتاح شد و تمام ساختمان‌های سلطنتی اطراف آن در دل این موزه قرار گرفت.

این موزه بر اساس مجموعه سلطنتی سابق اسپانیا، یکی از بهترین مجموعه‌های هنری اروپا در جهان، از قرن ۱۲ تا اوایل قرن ۲۰ و بهترین مجموعه هنری اسپانیا می‌باشد. در اوایل قرن ۱۲ به عنوان موزه نقاشی و مجسمه سازی تاسیس شد و همچنین مجموعه‌های مهمی از انواع دیگر آثار را در خود جای داده است. موزه پرادو یکی از پر بازدیدترین مکان‌ها و یکی از بزرگترین موزه‌های هنر در جهان به حساب می‌آید.

این مجموعه تعداد بسیاری طراحی، نقاشی، صنعت چاپ و مجسمه و علاوه بر آن بسیاری از آثار هنری دیگر و اسناد تاریخی را در خود جای داده است که با هم نگاهی به ۳ تابلو در این موزه می‌اندازیم.



می‌باشد که گناهان بشر را روی صلیب به خود گرفت، زمانی که همه ما گناهکار بودیم و از خداوند نا اطاعتی کردیم و توسط مارهای این دنیا نیش خورده بودیم، خداوند یگانه فرزندش را فرستاد تا ما را از تمام گناهان نجات دهد.

همانطور که در کتاب دوم قرنتیان ۵: ۲۱ نیز می‌خوانیم: «خدا کسی را که گناه را شناخت، در راه ما گناه ساخت تا ما در وی پارسایی خدا شویم.»

امروز اگر نزد خداوند به گناه خود اعتراف کنی و به عیسی مسیح ایمان بیاوری او نیز تو را خواهد بخشید و زندگی تازه‌ای به تو عطا خواهد کرد، صلیب عیسی مسیح برای ما ایمانداران قدرت رهایی از مرگ و بیماری می‌باشد.

دستگیری عیسی و بوسه یهودا

این هم یکی دیگر از آثار «آنتونی ون دایک» می‌باشد که بین سال‌های ۱۶۱۸ تا ۱۶۲۰ در ابعاد ۲۴۹ در ۳۴۴ سانتی متر با رنگ روغن روی بوم بر اساس انجیل لوقا باب ۲۲ به تصویر درآمده است. در این تابلو نقاش خیلی زیبا اندام‌های عضلانی را به تصویر درآورده است که گمان می‌رود وی دستیار «روبنس» بوده است.

یهودا یکی از دوازده شاگرد مسیح که او را به ۳۰ سکه نقره فروخت، حال با رهبران و بزرگان یهود می‌آید تا عیسی را تحویل آنها بدهد؛ پس عیسی را با بوسه‌ای نشان آنها می‌دهد این بوسه یهودا بوسه خیانت به او بود.

در این هنگام همانطور که در تصویر فوق می‌بینیم سربازان در تاریکی شب با نیزه و

سپر و تمام قدرتشان آمده‌اند تا عیسی را دستگیر کنند. در میان آن همه تلاطم و شلوغی چهره‌هایی را می‌بینیم که ترسیده و وحشت زده یا حالت یاغی‌گری به خود گرفته‌اند اما فقط چهره مسیح را می‌بینیم که آرامش دارد. مسیح در تمام آن شلوغی‌ها نگاهش به یهودا می‌باشد و دلش از او شکسته است، چون با توجه به اینکه مسیح را می‌شناخت اما او را فروخت، و در نهایت انتخابی که

رویای حزقیال

این تابلو اثری از «فرانسیسکو کولانتس» برجسته‌ترین نقاش اسپانیایی در زمان خودش می‌باشد. او این اثر را در سال ۱۶۳۰ در ابعاد ۱۷۷ در ۲۰۵ سانتی متر با رنگ روغن روی بوم بر اساس کتاب حزقیال باب ۳۷ به تصویر کشید. در تصویر قصر بزرگی را می‌بینیم که خراب شده است. در داستان آفرینش نیز خدا آدم و حوا را آفرید که در قدس‌های خدا ساکن باشند اما با گناه کردن، برکت خدا به ویرانه‌ها تبدیل شد، و به مانند استخوان‌های خشک شدیم و حال خداوند به حزقیال فرمود: «من قادرم به این مردم حیاتی دوباره دهم»، و حزقیال نیز شاهد این بود که استخوان‌ها بهم می‌پیوندند و ماهیچه، گوشت، عصب و پوست به خود گرفته و از روح پر و زنده می‌شوند و در انتها لشکری بسیار بزرگ روی پاهای خود ایستاده‌اند.

بعد از آن خداوند فرمود که آنها به قوانین کتاب مقدس پایبند باشند و عهدی ابدی با آنها بست.

امروز نیز خداوند قادر است تا به تمام شکستگی‌ها و پژمردگی‌های زندگی ما نفسی تازه بدهد، و همه چیز



را از نو بسازد. همانطور که در کلام خداوند می‌خوانیم که «پس اگر کسی در مسیح باشد، خلقتی تازه است. چیزهای کهنه درگذشت؛ هان، همه چیز تازه شده است.» (دوم قرنتیان ۵: ۱۷)



نگاهی به سینمای جهان

Les Misérables

خلاصه فیلم

ژان والژان که به جرم دزدیدن قرص نانی برای خواهرزاده خود سال‌هاست که در بردگی و اسارت زندانی است حکم آزادی خود را پس از سال‌ها بدست می‌گیرد.

اما این حکم آزادی او را یک زندانی خطرناک معرفی می‌کند و ژان والژان موفق نمی‌شود تا شغل و کسب و کاری برای خود بیابد چرا که همه او را طرد می‌کنند. او به ناچار به کلیسایی پناه می‌برد و در شب با دزدی شمع‌دانی‌های نقره فرار می‌کند. اما او دستگیر شده و به کلیسا آورده می‌شود و با بخشش پدر روحانی کلیسا زندگی تازه‌ای با سرمایه بدست آمده از فروش شمع‌دان‌ها آغاز می‌کند تا اینکه ملاقات با زنی او را در مسیر تازه‌ای از انتخاب و زندگی قرار می‌دهد...

شناسنامه فیلم

شاید امروزه کمتر کسی باشد که داستان و نام رمان محبوب و معروف «بینوایان» را نشنیده باشد چرا که این نوشته حیرت انگیز ویکتور هوگو بارها ترجمه و یا بصورت فیلم و سریال و کارتون‌های بی‌شماری شنیده و دیده شده است. ژان والژان، کوزت، ژاور و خانواده تاردریه حتی به مثال‌ها و ضرب‌المثل‌های بی‌شماری نیز تبدیل شده‌اند. اما اینبار تام هوپر کارگردان بریتانیایی نسخه متفاوت و قابل تاملی از «بینوایان» را جلوی دوربین خود برد.

این کارگردان که با فیلم «سخنرانی پادشاه» نام خود را در بین گیرندگان اسکار ثبت و جوایز متعددی را دریافت کرده است اینبار با اثری موزیکال بیننده خود را جذب اثر خود می‌کند.

همراهی بازیگرانی چون:

هیو جکمن (بازیگر ایکس من) - راسل کورو و آن هتوی با شرایط خوانندگی و متن دشوار کمک شایانی در موثر بودن این اثر در یادها خواهد داشت.



بررسی فیلم

داستان بخششی که زندگی‌ها را دگرگون می‌کند و در مسیر تازه‌ای قرار می‌دهد حقیقتیست آشنا. در همان ابتدای فیلم گناهکاران و برده‌های این دنیا در حال کشیدن کشتی نجات به ساحل هستند و سرود می‌خوانند تا مسیح دعا و ناله‌هایشان را بشنود.

یکی از این گناهکاران ژان والژان است که حکم آزادی مشروط از دولت و اقتدار این دنیا می‌گیرد اما خود این حکم در حقیقت اسارتی است که در ذات خود باز او را در زنجیر نگه دارد. این حکم آزادی و محبت دنیا در حقیقت آنقدر شخص را خطرناک و بد معرفی می‌کند که ژان والژان نمی‌تواند کار و مسیری در زندگی پیدا کند بجز دزدی و بازگشت به اسارت.

اما بخششی که در مسیح می‌یابد و در کلیسا یعنی بدن مسیح به حقیقت آن پی می‌برد او را از اسارت و بردگی رهایی می‌بخشد و زندگی و مسیری تازه به او می‌دهد تا بتواند دست دیگران را نیز بگیرد و یاری دهنده باشد. رهبر کلیسا به او تخت و خوراکی می‌دهد تا از ظلم و درد این دنیا بیارامد و این دیالوگ این رهبر و دعای برکت و خیر برای ژان والژان نمایانگر اهمیت و مسئولیت مهم ما ایمانداران به عنوان کلیسا است. او شمع‌دان‌هایی را به بخشش می‌گیرد و سرمایه زندگی جدید خود می‌کند و این نمادی از نور و امیدی تازه و زنده یعنی مسیح در زندگی است. دیالوگ‌ها و بازی بی‌نظیر ژان والژان که در حال توبه است و برگه محکومیتی که بر باد می‌دهد یکی از بهترین دقایق این اثر است. در پلان‌های زیادی می‌بینیم که ژان والژان را به کد و شماره زندانی و اسارتش صدا می‌کنند تا

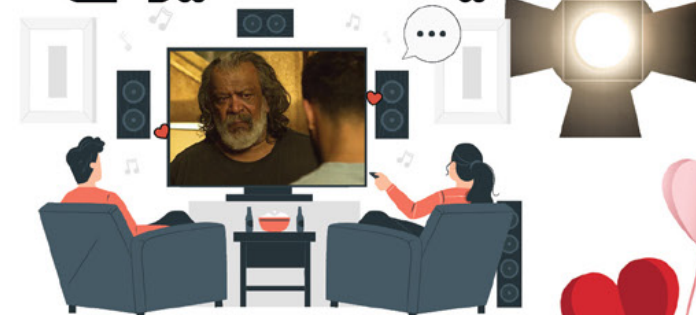
هویتی را یادآور شوند که بردگی حقیقت آن است و هویت راستی و واقعی او را بدزدند و ویران کنند. او حال به پیرمرد در حال مرگ در زیر چرخ گاری یاری می‌دهد و به دنبال ظلمی که به زن جوانی شده است پا به خیابان‌ها و محل‌های خطرناک می‌گذارد تا او را نجات دهد. اما در آن سو این زن که برای محافظت و مراقبت از تنها دختر خود کوزت بیگاری می‌کند حال که با ظلمی مضاعف روبروست برای شفا و درمان دختر خود و تهیه پول آن دست به دامان دنیا می‌شود و در عوض این نجات دروغین دنیا او را مجبور می‌کند موی خود را که نمادی از کار روح القدس در ماست بفروشد و سر او را می‌تراشند (همچون داستان شمشون). در قدم بعد او را وادار به فروش دندان‌هایش می‌کنند که نمادی از جوییدن و فهم و درک اراده و کلام خدا و نان روزانه است. او مدام تکرار می‌کند که این پول دخترم را نجات خواهد داد و دنیا او را تشویق به همین قدم‌ها می‌کند. در ادامه این روند، قدم به قدم او را وادار به تن فروشی کرده و در آخر نیز او را بیرون انداخته و محکوم به دزدی و مرگ می‌کنند. ارزش انسان، تباه شده است.

در این سو ژان والژان پس از مرگ مادر با همه سختی‌ها و خطرات کوزت را رهایی می‌دهد و در انتها در راه همین آزادی جان خود را از دست می‌دهد. در مورد این داستان و فیلم می‌توان صفحات بسیاری نوشت و نوشت. اما به همین مقدار بسنده می‌کنیم و ایمان داریم با این تامل به تماشای فیلم خواهید نشست.

شما نیز می‌توانید نظرات و پیشنهادات خود را در مورد این فیلم برای ما ارسال نمایید. برکت خدا بر شما باشد و بماند.



نگاهی به سینمای ایران



شناسنامه فیلم...

فیلم **پیر پسر** به نویسندگی و کارگردانی اکتای براهنی و تهیه‌کنندگی بابک حمیدیان ساخته شد و با استقبال کم‌نظیر تماشاگران روبه‌رو گردید. براهنی که دومین تجربه فیلم بلند خود را با پیر پسر به پرده سینما آورده، این بار با نقش آفرینی لیلا حاتمی، حسن پورشیرازی و حامد بهداد توانسته است توجه مخاطبان را جلب کند و امضای کارگردانی اثرگذار خود را پررنگ‌تر سازد.

خلاصه فیلم...

غلام با بازی حسن پورشیرازی پدری است که به همراه دو پسر میانسال و مجرد خود در خانه‌ای قدیمی زندگی می‌کند. علی و رضا دو پسر هستند که زندگی موفق و مستقلی ندارند و می‌کوشند با راضی کردن پدر برای فروش خانه، زندگی تازه‌ای را آغاز کنند. اما غلام که سال‌های عمر خود را صرف عیاشی و اعتیاد کرده است، از فروش خانه طفره می‌رود تا اینکه رعنا با بازی لیلا حاتمی وارد ماجرا می‌شود. علی عاشق رعنا شده است، اما غافل از اینکه پدر نیز برای تصاحب رعنا و ادامه عیاشی‌های خود، دست به هر کاری خواهد زد.



بررسی فیلم...

پیر پسر روایت نشناختن عشق حقیقی و پیامدهای تلخ این ناآگاهی است؛ تاوانی که سرانجام چیزی جز تاریکی به میراث نمی‌گذارد. غلام که عشق را نشناخته، با عیاشی‌های خود، هم در زندگی شخصی و هم در نگاهش به جامعه، بذر شک و تردید می‌کارد. حاصل این نشناختن، حسادت، پنهان‌کاری، ترس و در نهایت خشونت و مرگ است.

غلام از فروش خانه می‌ترسد؛ نه فقط به‌خاطر وابستگی به گذشته، بلکه از بیم برملا شدن دستی که به خون آغشته شده است. این ترس، میراثی است که بر دوش می‌کشد و همان میراث، زندگی روشن و آرام را از او دریغ می‌کند. ریشه‌های تاریک این میراث چنان در وجود غلام جا خوش کرده که حتی او را از درک اهمیت محبت به فرزندان و لذت یک زندگی سالم با آنان محروم ساخته است. او تمام عمر در شک زندگی می‌کند که آیا کسانی که با او زندگی می‌کنند واقعاً فرزندان حقیقی او هستند یا نه. او دیگر توان عشق ورزیدن و آموختن عشق را ندارد، زیرا تاریکی درونش او را



به قهر ناآگاهی و سقوط می‌کشاند. نگاه او به جامعه، زنان و حتی شاگرد قهوه‌خانه، از همان قعر شکست و تاریکی برمی‌خیزد. او می‌خواهد به دنیا ثابت کند قدرت دارد، ناتوان نیست، می‌فهمد و نادان نیست. اما در حقیقت، چون عشق حقیقی را در قلبش نپذیرفته، به گدایی پذیرش آدم‌ها افتاده است. قربانی‌ها در این فیلم، یکی پس از دیگری، بهای نشناختن عشق حقیقی و ناتوانی در پذیرش را می‌پردازند. علی که پا به میان‌سالی گذاشته، حتی در ابراز عشق حقیقی نیز ناتوان است. او خود و ارزش خود را نمی‌پذیرد و مدام درگیر این سؤال‌هاست: آیا پدر ما را دوست دارد؟ آیا رعنا مرا دوست دارد؟ آیا مرا پذیرفته‌اند؟ آیا مشتری کتاب‌فروشی مرا می‌پذیرد؟ آیا صاحب کتاب‌فروشی و پسر او، مرا به عنوان انسانی با حق دیده شدن می‌پذیرند یا نه؟

رضا نیز قربانی دائمی شک‌ها و میراث پدر است. شک این‌که آیا واقعاً پسر این پدر است، آیا دوست داشته می‌شود، آیا می‌تواند در زندگی موفق شود، و آیا علی او را حقیقتاً به عنوان برادر پذیرفته و دوست دارد. همسر مدفون‌شده در زیر خانه نیز قربانی دیگر این میراث است و حتی رعنا که وارد این فضای آلوده می‌شود، به‌نوعی در همین چرخه گرفتار می‌گردد. او نیز در جست‌وجوی پذیرش است. در رفتار و قدم‌های او دودلی و تردید موج می‌زند و سرانجام زمانی که در اتومبیل غلام می‌نشیند و تصمیم خود را به او می‌گوید، مسیر به نقطه‌ای می‌رسد که بازگشت از آن آسان نیست و ترک‌هایی که ایجاد شده‌اند، توان‌رهایی را از او می‌گیرند. در پایان، خوب است عشق مسیح را به یاد آوریم؛ عشقی حقیقی که جان خود را برای ما داد، حتی زمانی که هنوز دشمن او بودیم، تا ما را از اسارت گناه نجات بخشد. ثمره این عشق، پذیرش و ارزشمند بودن در اوست؛ تا جهانیان بر اساس عشقی زندگی کنند که

حتی از دادن جان برای معشوق ابایی ندارد. بیاموزیم دوست‌بداریم حتی آنان را که دوست‌داشتنی نیستند و ارزش انسان‌ها را در نور عشق حقیقی مسیح ببینیم. کرامت انسانی را پاس‌بداریم و برای یکدیگر ارزش برابر قائل باشیم، زیرا همگی به خون مسیح بازخرید شده‌ایم.





او از ترس، آسیب و فاجعه‌ای که برایشان رخ داده بود، آگاه بود و می‌دانست آنها چه احساسی داشتند؛ تمرکز اولیه خدا بر روی گناهانشان نبود، بلکه با رابطه‌اش با آنها تمرکز کرد چون عمیقاً دوستشان داشت. خدا از روی عدم آگاهی سوال نکرد کجایید؟ او عالم مطلق است. او سوال کرد چون یک خدای شخصی است و می‌خواست قلب پدرانه و پرشفت خود را به فرزندانش نشان دهد. مهم نیست چه گذشته‌ای داشتیم؛ ما شفا دهنده خود را می‌شناسیم.

● عیسی آمد تا ما حیات وافر داشته باشیم؛

● او آمد تا هر اسیری را آزاد سازد؛

● او آمد تا زخم‌های ما را ببندد و شفا بخشد.

اما ما باید بدانیم که آن زخم‌ها چیست؟ تا بتوانیم آنها را نزد او ببریم و از او دعوت کنیم تا شفا بخشد. ما نمی‌توانیم در انزوا شفا یابیم یا رشد کنیم؛ پس شجاع باشید. اشتیاق‌های برآورده نشده خود را در گذشته و زمان حال شناسایی کنید و با عیسی و افراد امین و قابل اعتماد پردازش کنید. با انجام این کار، زندگی مملو از شکوفایی را که خدا برای شما در نظر دارد، تجربه می‌کنید؛ آماده باشید که خدا از شما برای شفا و ایجاد تغییر در دیگران استفاده کند.

دعوت ما به عنوان تیم معرفی این صفحه از شما خوانندگان عزیز و گرامی این است تا به صورت کامل این کتاب را مطالعه کرده و در بخش بخش آن تامل کنید باشد که در این سفر، شفا و آزادی حقیقی در مسیح را تجربه کنید.

همچنین برای شنیدن فایل صوتی این کتاب به صورت کامل می‌توانید به کانال یوتیوب ما در قسمت پادکست‌ها مراجعه کرده و کتاب آزاد برای شکوفایی را بشنوید و لذت ببرید.

فیض و مشارکت روح‌القدس با شما باد.

دردها و خیانت‌ها را تجربه می‌کنیم؛ مانند داوود پادشاه که رهبری درخشان و غیور بود اما شکست‌هایی هم در زندگی داشت؛ او توسط پدر خودش زخمی شده بود شاول در تعقیب او بود و در غار زندگی می‌کرد، به خاطر مرگ بهترین دوستش سوگواری کرد، به عنوان زناکار و قاتل شناخته شد؛ فرزندش را از دست داد و... اما او می‌گوید: شاید که خداوند بر مصیبت من نظر کرده، به عوض دشنام امروز او به من جزای نیکو دهد. شاید عجیب باشد اما اینان کلمات مردی است که مخزن وجودش خالی می‌باشد. درد حاصل از نیازهای برآورده نشده ما می‌تواند ویرانگر باشد حتی شاید باعث شود فکر کنیم: خدا کجا بود؟ او کجاست؟ و چرا اجازه می‌دهد تا چنین رویدادهایی رخ دهند؟ اما داستان ما به پایان نرسیده است. در انجیل یوحنا باب ۱۱ آیه ۳۵ می‌خوانیم که عیسی با ما سوگواری کرده و اشک می‌ریزد. به یاد داشته باشیم او نزدیک شکسته‌دلان است؛ او هرگز از گذشته ما برای شرمسار کردن ما استفاده نمی‌کند بلکه از آن برای شکل دادن ما استفاده می‌کند.

برنه براون، نویسنده و محقق می‌گوید: شرم قدرتمندترین احساس غالب است؛ این ترس از این است که من به اندازه کافی خوب نیستم. دروغ شرم می‌تواند عمیقاً در جان ما بنشیند؛ اغلب خودش را به عنوان فروتنی پنهان می‌کند و مانع می‌شود تا بتوانیم همان کسی باشیم که خدا از آفرینش ما در نظر داشته است.

شما در مورد تصویر شخصی درونی‌تان چه احساسی دارید؟ وقتی آدم و حوا در باغ عدن از خدا نافرمانی کردند بلافاصله متوجه شدند که عریان هستند و شرمسار شدند. آنها برگ‌های درخت انجیر را به یکدیگر دوختند تا خودشان را بپوشانند. سپس وقتی صدای قدم زدن خدا را در باغ شنیدند، از ترس او پنهان شدند. این صحنه غم‌انگیزی بود. هماهنگی کامل با خدا از بین رفته بود؛ این اولین باری بود که آدم و حوا شرمسار شده و ترسیدند؛ اولین باری بود که از خدا پنهان شده بودند. شرمی که خدا نمی‌خواست آن را تجربه کنیم به جهان آمد و نسلی به نسل دیگر منتقل شد؛ اما توجه کنیم که خدا به جای متهم کردن آنان و افزایش شرم‌شان، با کنجکاوی و مهربانی به سراغ‌شان رفت.



تیم معرفی کتاب اسپیرنا



پولس دائماً به کارهایی که از آن متنفر است بازمی‌گردد. آیا شما می‌توانید با این موضوع ارتباط برقرار کنید؟ این کتاب پر از مثال‌هایی از زندگی افرادی است که چنین تجربیاتی را با نویسنده به اشتراک گذاشته‌اند که چطور این موضوعات آنان را دچار اضطراب و کشمکش‌ها کرده است.

جاش می‌گوید: اگرچه آزاد برای شکوفایی یک کتاب کاربردی است اما صرفاً برای تغییر رفتارمان نیست بلکه درباره تبدیل قلب‌مان است.

امثال باب ۴ آیه ۲۳ به ما می‌گوید:

دل خویش را با مراقبت تمام پاس بدار، زیرا سرچشمه امور حیاتی است.

حقیقت این است هرکاری که ما در زندگی انجام می‌دهیم از قلب‌مان جاری می‌شود.

نویسنده می‌گوید اکثر ما در زندگی اشتیاق‌های برآورده نشده عمیقی داریم، ما در دنیای درهم‌شکسته‌ای زندگی می‌کنیم که امور، آن طوری که باید باشند، نیستند. همه ما در اعماق وجودمان می‌خواهیم زندگی شاد و خوشبختی داشته باشیم و این همان چیزی است که خدا به واسطه راه‌های خود برای ما می‌خواهد.

زمان آن فرارسیده تا نقاب‌ها را برداریم و کسی را که ما را به سوی شفا و آزادی دعوت می‌کند را بپذیریم؛ خداوند با مهربانی از ما دعوت می‌کند تا به سوی او بازگردیم او از ما شرمسار نیست و هرگز ما را ترک نخواهد کرد.

ما در دنیای سقوط کرده زندگی می‌کنیم جایی که غالباً اشتیاق‌های خدادادی ما برآورده نمی‌شود ما از دست دادن‌ها،



معرفی کتاب

نام کتاب: آزاد برای شکوفایی

نام نویسنده: جاش مک‌داول و بن بنت



چگونه زخم‌ها، کشمکش‌ها و عمیق‌ترین اشتیاق‌های شما می‌توانند به زندگی پربار و شکوفا منجر شوند؟



کتاب آزاد برای شکوفایی نوشته جاش مک‌داول و بن بنت که از طریق کلیسای

اسمیرنا ترجمه، ویراستاری و به نشر رسیده است، به شما کمک می‌کند تا در جنگ‌های خود پیروز شوید. در این کتاب نویسندگان تمام دانش و مهارت خود را که به سختی به دست آورده‌اند در هم ادغام کرده تا اصول و مبانی کتاب مقدس و راه کارهایی که برای غلبه بر آسیب‌ها است ارائه دهند.

در ابتدای این کتاب می‌خوانیم: خدا فراتر از افکار شما را بتان در نظر دارد... او می‌خواهد که شفا، کاملیت در روح و جسم و رضایتمندی حقیقی را تجربه کنیم.

کتاب آزاد برای شکوفایی با راهکارهای عملی به ما کمک می‌کند تا در این مهم قدم برداریم و در نبرد علیه اضطراب‌ها پیروز شویم.

نویسندگان در فصل اول از کتاب با سوالاتی چالش برانگیز ما را به این تامل دعوت می‌کنند که چند بار تا به امروز در شروع سال جدید تصمیماتی گرفته‌ایم؟ چقدر به خودمان قول داده‌ایم تا چیزی را تغییر دهیم؟ حقیقت این است که عزم ما زودگذر است. حتی پولس رسول نیز در رومیان باب هفت می‌نویسد:

نمی‌دانم چه می‌کنم! زیرا نه آنچه را که می‌خواهم بلکه آنچه را که از آن بیزارم انجام می‌دهم... زیرا هر چند میل به انجام آنچه نیکوست در من هست، اما نمی‌توانم آن را به انجام برسانم. زیرا آن عمل نیکو را که می‌خواهم انجام نمی‌دهم، بلکه عمل بدی را که نمی‌خواهم؛ به جا می‌آورم.



کلیسا در جفا

در جفا

تاوان دادن

یک خانواده

به دلیل

مسیحی بودن

پدر

در جفا

دعا می کردم که خدا یا من پسر را به تو سپرده ام و هر اتفاقی بیفتد همه چیز در دستان تو است.

رفتار بر مبنای فیض

۱۹ مارچ سال ۲۰۱۶ وقتی سامی در حال پیاده روی در دهکده بود یک موتورسوار به او زد و او را کنار خیابان رها کرد تا بمیرد. همسایه هایی که نظاره گر این حادثه بودند سامی را در حالیکه نیمه جان بود به بیمارستان بردند و سامی ۳ روز در بیمارستان بیهوش بود. بعد از اینکه بهوش آمد چندین عمل جراحی روی بازویش که از سه ناحیه شکسته بود انجام شد. همچنین جای چندین زخم و کبودی بر روی بدنش دیده می شد و همین طور شنوایی گوش چپش را نیز از دست داده بود. این حمله در پاسخ به امتناع پدر برای انصراف از ایمان مسیحی خود در مقابل بزرگان و مشایخ ۶۰ روستا بود. عده ای او را تشویق می کردند تا این حمله و تصادف را به پلیس و مراجع قانونی گزارش کند و از مهاجم در دادگاه

از زمانی که «رمزی» اسلام را ترک و قلب خود را تسلیم مسیح کرده بود هشت سال می گذشت. در طول این مدت او با سختی ها و آزارهایی در کشور خود در خاورمیانه مواجه شد. مسلمانان او را کافر می نامیدند و اغلب با تهدیدهای متعدد آنها روبرو می شد. هنگامی که این شیخ سابق به گسترش آشکارا و جسورانه انجیل و هدایت مسلمانان به مسیحیت شروع کرد، مورد حمله، ضرب و شتم قرار گرفت. البته به عنوان یک پیرو مسیح انتظارش را داشت، اما آنچه انتظارش را نداشت دیدن پسر ۱۵ ساله خود «سامی» بود که در بخش مراقبت های ویژه بیمارستان بیهوش افتاده بود. سامی به خاطر ایمان پدر خود به مسیح مورد حمله و ضرب و شتم قرار گرفته بود.

رمزی می گوید: «حتی پیش از آنکه به بیمارستان برویم و از شرایط او با خبر شویم می دانستیم که خدا با ما است و احساس خشم نمی کردیم. البته گریه و ناراحتی بود اما خشمی نبود. احساس می کردم که خدا خشم و نگرانی مرا گرفته است. من در بیمارستان



در سال ۲۰۱۷ یک سازمان خادمین مسیحی به رمزی و خانواده اش کمک کرد تا به شهر جدیدی نقل مکان کنند. جایی که سامی بتواند به درمانش ادامه بدهد. رمزی به این خادمین آمریکایی که به خانواده او کمک کردند تا در آرامش بیشتری زندگی کنند می گوید: «شما نمونه یک محبت واقعی هستید. شما در امنیت آمریکا زندگی می کنید اما خود را در دردها و مشکلات ما شریک می دانید.»

رمزی به عنوان یک رهبر و مشوق از راه دور برای ایماندارانی که قبلاً رهبریشان می کرد خدمت می کند. او و خانواده اش شکرگزار هستند که می توانند با برکت دادن به گروه ها و ایمانداران جدید به خدمت و تجربیاتشان ادامه دهند. رمزی می گوید: «هرچه تحمل شرایط برای ما سخت تر می شد فیض خدا هم افزایش پیدا می کرد. اما نکته در اینجا است که هر جا، دیگر نمی توانستیم در خدمتمان ادامه دهیم خدا خانواده روحانی جدیدی در کنارمان قرار می داد و بدین ترتیب آن رنجی که ما کشیدیم در مقایسه با رنجی که مسیح برای ما کشید هیچ است، چرا که همه مسیح را ترک کردند اما امروز او به ما خانواده ای داده تا باهم از دردها عبور کنیم.»

رمزی و خانواده اش رنج و آزار زیادی را تجربه کردند ولی این را می دانستند که خدا در کنار آنهاست و به آنها کمک خواهد کرد حتی اگر آن سختی ها دوباره برگردند.

رمزی می گوید: «فیض خدا در زندگی ما خیلی زیاد است و بدون مرز. اتفاقاتی که افتاد بسیار سخت بودند ولی ما ناراحت نبودیم. ما خوشحال بودیم چون خدا ما را انتخاب کرده بود و ما هم زندگی مان را کاملاً به او تقدیم کردیم؛ قبلاً در تاریکی و ناآگاهی زندگی می کردیم ولی بعد از ایمان آوردن به مسیح، شادی حقیقی را چشیدیم آنچه که هرگز تجربه نکرده بودیم و هر روز شاهد کارهای بزرگ خداوند هستیم.»



سبک زندگی



اینبار بر این هستیم در خصوص سبک زندگی به تاثیر دانه کینوآ پردازیم چقدر این دانه می تواند نتیجه عالی در سبک غذایی ما داشته باشد و در جهت سلامتی بدن ما موثر باشد.

کینوآ گیاهی است با نام علمی «**Chenopodium Quinoa** Willd» که شاید تا کنون در ایران زیاد مورد توجه قرار نگرفته؛ گیاهی که بومی کوه های «آند» در بولیوی، شیلی و پرو است. کینوآ گیاهی است که به خاطر دانه های خوراکی اش معروف است. البته جزو غلات نیست اما خواصی مشابه و حتی بیشتر دارد. اگر با مشکلات گوارشی دست و پنجه نرم می کنید، کلسترول تان بالاست یا تصمیم گرفتید لاغر شوید می توانید به این دانه ها اعتماد کنید. روش پخت آن مانند برنج است و جزو یکی از گروه های مواد غذایی سالم است. با ما باشید تا بیشتر با این دانه آشنا شوید. این گیاه شامل سه دسته است که به رنگ های سفید، قرمز و سیاه تقسیم می شوند.

کینوآ سفید

رایج ترین نوع کینوآ است. دارای بافتی بسیار نرم و طعمی خوشمزه می باشد. مشابه به برنج سفید است که پخت و پز آن بسیار سریع تر و آسان تر از برنج می باشد.

کینوآ سیاه

دارای ویتامین و مواد معدنی بسیاری است. کینوآ سیاه نیز همانند سایر کینوآها منبع خوبی از ریوفلاوین، ویتامین **B۱**، **B۲** و **E** می باشد و غنی از کلسیم است.

کینوآ قرمز

دارای رنگ قرمز یا نارنجی تیره است و عطر و طعمی منحصر به فرد دارد. مدت زمان پخت کینوآ قرمز نسبت به کینوآهای دیگر ۱۰ دقیقه بیشتر است. همانند سایر کینوآها سرشار از فیبر است و حین پخت و پز شکل خود را حفظ می کند، به همین دلیل مردم ترجیح می دهند روی سالادها از آن استفاده کنند.

اگر بدن شما نیاز به فیبر دارد کینوآ انتخاب بسیار خوبی است. کینوآها منبع خوبی از پروتئین ها هستند. طبع این دانه های پرخاصیت معتدل است به همین دلیل از نظر طب سنتی همه افراد می توانند آن را مصرف کنند.

گیاه کینوآ بسیار خوش هضم و سبک تر از دانه های برنج و منبع غنی پروتئین، منیزیم، فیبر، فسفر، ویتامین ب ۲، پتاسیم و دیگر مواد معدنی مانند آهن است.

کینوآ سرشار از کربوهیدرات های مفید برای تامین انرژی بدن است. دانه کینوآ با داشتن ۳ گرم فیبر و ۶ گرم پروتئین در هر یک چهارم فنجان دارای فیبر و پروتئین بیشتری نسبت به دیگر غلات است و تاثیر به سزایی در تنظیم قند خون دارد.

خواص کینوآ

۱. پرفیبر اما کم کالری است.
۲. غنی ترین منبع پروتئین است و جالب است که بدانید این گیاه تمام ۹ اسید آمینه ضروری را در خود جا داده است.
۳. کینوآ تقریباً ۲ برابر غلات، فیبر غذایی دارد و از این رو، مصرف آن می تواند خطر ابتلا به فشار خون بالا و دیابت را کاهش دهد. به همین دلیل افرادی که به طور منظم کینوآ مصرف می کنند، کمتر در معرض ابتلا به بیماری های قلبی قرار می گیرند.
۴. این گیاه حاوی نوعی اسید آمینه به نام لیزین است که برای رشد و ترمیم بافت های بدن اهمیت بسیاری دارد.
۵. کینوآ، حجم بالایی از منیزیم را در خود جا داده است.
۶. سرشار از ریوفلاوین یا ویتامین ب ۲ است.

کینوآ برای مقابله با دیابت و فشار خون

کینوآ سرشار از آنتی اکسیدان هایی به نام «کورستین» است. کورستین موجود در کینوآ باعث کنترل میزان قند خون می شود و پتانسیل بیشتری برای مدیریت دیابت و پرفشاری خون دارد.

کلسترول و کینوآ

کینوآ کلسترول ندارد. فیبر موجود در کینوآ به کبد کمک می کند تا از کلسترول ذخیره شده بدن استفاده کند و این سطح کلسترول بد LDL بدن را کاهش می دهد. محتوای پروتئین بالای کینوآ مانند پروتئین گوشت می باشد. خوردن کینوآ بهتر از خوردن گوشت هایی نظیر گوشت گاو است، چون چنین گوشتی سرشار از چربی اشباع شده است.

در نتیجه کینوآ و لاغری و کاهش کلسترول با هم رابطه ای تنگاتنگ دارند.



کینوآ و مشکلات گوارشی

برای کبد های آسیب دیده و شکم های نفخ کرده کینوآ انتخاب فوق العاده ای است. این دانه ها در کشورهای آمریکای جنوبی به دانه طلایی و خاویار گیاهی معروف اند.

کینوآ حاوی فیبرهای غیر محلول در آب می باشد

که آب را به خود جذب می کند. در نتیجه حجیم شده و باعث تحریک عملکرد روده ها می شود. باید بدانید که حدود یک لیوان از این دانه ها حاوی فیبری معادل یک برش نان کامل (سبوس دار) می باشد. اگر از مشکلات گوارشی رنج می برید بدانید که کینوآ همان دانه مورد نیاز شماست حتی می توان از کینوآ آرد تهیه کرد و برای شیرینی و نان استفاده کرد و برای افرادی که به گلو تن حساسیت دارند بسیار مفید است.

تسکین دردهای میگرنی با کینوآ

اگر شما هم از میگرن رنج می برید باید هر چه زودتر کینوآ را وارد برنامه غذایی تان بکنید. به خاطر اینکه سرشار از منیزیم است و به آرامش رگ های خونی کمک می کند.

این دانه ها همچنین حاوی ریوفلاوین هستند. نتایج یک پژوهش آمریکایی نشان می دهد که این ویتامین برای مقابله با میگرن موثر است. بعد از مصرف روزانه ۴۰۰ میلی گرم ریوفلاوین، مدت زمان دردهای میگرنی کاهش پیدا کرده است.

این گیاهان منبع بسیار مناسبی از کربوهیدرات ها هستند. شاید این سوال برای تمام کسانی که این مطلب را مطالعه می کنند پیش بیاید که آیا با وجود اینکه کینوآ یک منبع کربوهیدرات است، باعث چاق کننده بودن آن نمی شود؟

غذاهای کربوهیدرات دار را چاق کننده معرفی کرده اند. یک دلیل عمده چنین استنباطی این است که غذاهای پر کربوهیدراتی چون نان سفید، برنج، غلات شیرین و پرفرند می توانند باعث ترشح زیاد گلوکز در جریان خون شوند.

وقتی چنین اتفاقی می افتد، مقدار زیادی انسولین وارد خون می شود تا گلوکز را از خون به سمت سلول های بدن ببرد. انسولین اثرات دیگری هم روی بدن دارد که یکی از آن ها افزایش ذخیره چربی است.

چیزی که باید به خاطر داشته باشید این است که کربوهیدرات ها می توانند به نفع بدن یا به ضرر بدن عمل کنند، چون انواع گوناگون و متفاوتی از کربوهیدرات ها وجود دارد.

کربوهیدراتی که از یک شکلات به بدن می رسد با کربوهیدراتی که از کینوآ در اختیار بدن قرار می گیرد، تفاوت زیادی دارد.

کربوهیدرات غلات سبوس دار، میوه ها و سبزیجات، فیبر دارند که باعث کند شدن ترشح گلوکز در خون می شوند و زمان طولانی تری برای تجزیه نیاز دارند، چون دارای فیبر هستند.

این نوع غذاها مواد مغذی مهمی هم دارند، در صورتی که سایر منابع کربوهیدرات تصفیه شده، ارزش غذایی ندارند. اگر می خواهید بدانید غذایی چاق کننده است یا نه، باید کیفیت کلی رژیم غذایی تان را بررسی کنید و اینکه به طور کلی چه مقدار از چه غذاهایی مصرف می کنید. ویژگی های یک غذا به تنهایی نمی تواند تاثیر مثبت یا منفی روی سلامت شما بگذارد؛ بلکه ترکیبی از چند عامل تعیین کننده نتیجه نهایی است.

پس کینوآ، غذای چاق کننده نیست بلکه عکس این موضوع صحت دارد و خوردن کینوآ در مقابل افزایش وزن قرار دارد. بنابراین کینوآ برای کاهش وزن شما مفید است.

عوارض مصرف کینوآ

باید در نظر داشت که زیاده روی در مصرف آن باعث عوارض جانبی می شود چون غنی از فیبر است زیاده روی در مصرف آن می تواند منجر به نفخ و اسهال گردد. همچنین اگر سابقه سنگ کلیه دارید از مصرف آن خودداری کنید و در این زمینه با پزشک مشورت کنید.



در نهایت کلام خدا ما را به تعادل و مشورت دعوت می کند پس در مصرف هر گونه مواد غذایی تعادل را رعایت کنید و حتما بنا بر وضعیت جسمانی خودتان با پزشک مربوطه مشورت کنید و برنامه غذایی خود را به پیش ببرید.

تیم تحقیق

اسمیرنا

می توانید از طریق راههای ارتباطی درخواست دعای خود را به گروه دعای اسمیرنا بفرستید تا برای سلامتی شما در دعا باشند. سلامتی خدا با شما



طرز تهیه آیسینگ:

آب را با پودر قند مخلوط کرده در چند کاسه، رنگ‌های خوراکی مختلفی را به مخلوط پودر قند و آب اضافه کرده و رنگهای مورد نظر را به دست می‌آوریم با استفاده از قیف نایلونی، از این آیسینگ برای تزئین بیسکویت‌ها استفاده می‌کنیم.



آشپزی در مشارکت

تیم مشارکت و پذیرایی
اسمیرنا



طرز تهیه:

کره نرم شده در دمای محیط را با شکر مخلوط و با همزن پنج دقیقه هم می‌زنیم تخم‌مرغ‌ها و آب را افزوده و دوباره با همزن می‌زنیم. زنجبیل، دارچین، نمک و بکینگ پودر را با آرد مخلوط کرده و به کاسه کره و تخم‌مرغ‌ها، اضافه کرده و هم می‌زنیم.

نکته: این خمیر نیازی به زدن زیاد و استراحت ندارد و با این مقدار مواد اولیه ۸۰۰ گرم خمیر بیسکویت خواهیم داشت.

خمیر را بین دو لایه کاغذ روغنی صاف کرده و قالب می‌زنیم (از اشکال مختلف استفاده کنید) و خمیرهای کاتر زده را در فر از قبل داغ شده با دمای ۱۸۰ درجه سانتی‌گراد به مدت ۱۵ دقیقه (تا زمانی که بیسکویت‌ها از کنار کمی طلایی شوند) می‌پزیم. بیسکویت‌ها بعد از پخت نرم هستند، اجازه دهید داخل سینی کاملاً سرد شوند. برای تزئین، بیسکویت‌ها را به سطح میز کار منتقل می‌کنیم.



فکر می‌کردم عاشقم، تا زمانی که عشق بی‌اندازه او که جاننش را به راه گناهکاران و نالیقان داد، دیدم و چشیدم که نیکوست و فقط او نیکوست. به مناسبت روز ولنتاین و در قیاس و وصف عشق عیسی، چیزی نیافتم که با شما در میان بگذارم زمانی که عشق او را درمی‌یابیم، دنیا طور دیگری می‌شود و عمق معنای این واژه را تازه درمی‌یابیم. آمین که عشق حقیقی را با او درک کنیم و اجازه دهیم این عشق حتی از ما به دنیا منعکس شود.

در این شماره از مجله، بیسکویت زنجبیلی که ثمره تلاش گروهی جوانان اسمیرنا در کریسمس بوده را به اشتراک می‌گذاریم. باشد که با ترینات زیبای شما این رنگ و بو، تاثیر خاصی در هدایای ولنتاین شما نیز داشته باشد.

مواد لازم برای بیسکویت‌ها:

کره	۱۲۵ گرم
شکر	۱۸۰ گرم
تخم مرغ	۲ عدد
آب	۲۵ گرم
بکینگ پودر	۵ گرم
نمک	۱ ق چ
آرد	۳۶۰ گرم
دارچین	۱/۲ ق م
زنجبیل	۲ ق م

مواد لازم برای آیسینگ:

پودر قند	۱/۲ پیمانه
آب	۲ ق غ
رنگ خوراکی کمی	



طرز تهیه آیسینگ:

آب را با پودر قند مخلوط کرده در چند کاسه، رنگ‌های خوراکی مختلفی را به مخلوط پودر قند و آب اضافه کرده و رنگهای مورد نظر را به دست می‌آوریم با استفاده از قیف نایلونی، از این آیسینگ برای تزئین بیسکویت‌ها استفاده می‌کنیم.



آشپزی در مشارکت

تیم مشارکت و پذیرایی
اسمیرنا



طرز تهیه:

کره نرم شده در دمای محیط را با شکر مخلوط و با همزن پنج دقیقه هم می‌زنیم تخم‌مرغ‌ها و آب را افزوده و دوباره با همزن می‌زنیم. زنجبیل، دارچین، نمک و بکینگ پودر را با آرد مخلوط کرده و به کاسه کره و تخم‌مرغ‌ها، اضافه کرده و هم می‌زنیم.

نکته: این خمیر نیازی به زدن زیاد و استراحت ندارد و با این مقدار مواد اولیه ۸۰۰ گرم خمیر بیسکویت خواهیم داشت.

خمیر را بین دو لایه کاغذ روغنی صاف کرده و قالب می‌زنیم (از اشکال مختلف استفاده کنید) و خمیرهای کاتر زده را در فر از قبل داغ شده با دمای ۱۸۰ درجه سانتی‌گراد به مدت ۱۵ دقیقه (تا زمانی که بیسکویت‌ها از کنار کمی طلایی شوند) می‌پزیم. بیسکویت‌ها بعد از پخت نرم هستند، اجازه دهید داخل سینی کاملاً سرد شوند. برای تزئین، بیسکویت‌ها را به سطح میز کار منتقل می‌کنیم.



فکر می‌کردم عاشقم، تا زمانی که عشق بی‌اندازه او که جاننش را به راه گناهکاران و نالیقان داد، دیدم و چشیدم که نیکوست و فقط او نیکوست. به مناسبت روز ولنتاین و در قیاس و وصف عشق عیسی، چیزی نیافتم که با شما در میان بگذارم زمانی که عشق او را درمی‌یابیم، دنیا طور دیگری می‌شود و عمق معنای این واژه را تازه درمی‌یابیم. آمین که عشق حقیقی را با او درک کنیم و اجازه دهیم این عشق حتی از ما به دنیا منعکس شود.

در این شماره از مجله، بیسکویت زنجبیلی که ثمره تلاش گروهی جوانان اسمیرنا در کریسمس بوده را به اشتراک می‌گذاریم. باشد که با ترینات زیبای شما این رنگ و بو، تاثیر خاصی در هدایای ولنتاین شما نیز داشته باشد.

مواد لازم برای بیسکویت‌ها:

کره	۱۲۵ گرم
شکر	۱۸۰ گرم
تخم مرغ	۲ عدد
آب	۲۵ گرم
بکینگ پودر	۵ گرم
نمک	۱ ق چ
آرد	۳۶۰ گرم
دارچین	۱/۲ ق م
زنجبیل	۲ ق م

مواد لازم برای آیسینگ:

پودر قند	۱/۲ پیمانه
آب	۲ ق غ
رنگ خوراکی کمی	





با سلام به شما عزیزان. در شماره‌های پیشین صفحه «تاریخ سازان آسمانی» در مورد گروهی به نام «آناپاتیست‌ها» و «فلیکس مانز» صحبت کردیم. در این شماره قصد داریم به زندگی یکی دیگر از افراد این گروه به نام «جرج واگنر» بپردازیم.

همانطور که جمله معروف تاریخ‌سازان آسمانی هربار بیان می‌کند:

«مردم معمولاً شکنجه و مرگ دردناک را به خاطر چیزهای دروغ تحمل نمی‌کنند.»



جرج واگنر ۱۸۲۷

سه اصل اعتقادی بود که جرج را از زندگی عادی که هر خادمی در آن برهه از زمان می‌توانست داشته باشد جدا می‌کرد. موضوع اول توانایی یا قدرت کشیش در بخشش گناهان بود. دومین موضوع تغییر ماهیت و معنای عشاربانی و مسئله سوم این بود که تعمید آب به عنوان یک آیین می‌تواند انسان را از داوری خدا نجات بدهد. این سه اصل در واقع تفاوت مرگ و زندگی در مونیخ، در قرن شانزدهم میلادی محسوب می‌شد.

واگنر معتقد بود که هیچ یک از این اصول در جنبش آناپاتیست‌ها یا همان اصلاح طلبان وجود ندارد. او خود را موظف نمی‌دانست که آنچه را که کلام خدا به طور مستقیم آن را تعلیم نداده است از جانب کسی بپذیرد و یا به آن عمل کند.

شاهزاده شهر باواریا که جرج واگنر را به خاطر این گستاخی یا جنگ طلبی دستگیر کرده بود، نه فرد خونخواری بود و نه کسی بود که بخواهد زندگی یک پیگناه را از او بگیرد. بلکه او ترجیح می‌داد که واگنر فقط با یک اعتراف ساده به زندگی و حتی موقعیت شغلی بهتری برای خود بازگردد. اما واگنر به طرز عجیبی آن پیشنهاد را رد کرد، حتی با وجودی که شاهزاده محترمانه از او

درخواست کرد که اعتراف کند، او نپذیرفت. در نهایت همسر و فرزند واگنر را پیش او آوردند تا او را متقاعد کنند ولی باز هم قبول نکرد. معمولاً وقتی صحبت از عزیزی مانند همسر یا فرزند به میان می‌آید هر مرد یا زنی به خاطر آنها هم که شده به اشتباه خود در مورد اصول اعتقادی که در کلیساها تعلیم داده می‌شود اعتراف می‌کنند، ولی در مورد جرج اینطور نبود.

جرج واگنر که یک آناپاتیست بود در هشتم فوریه سال هزار و پانصد و بیست و هفت به جرم بدعت در آتش سوزانده شد. او لحظه‌ای که به سمت آتش می‌رفت گفت: «امروز در حضور همه جهان به خدای خود اعتراف خواهم کرد.»

جلادی که واگنر را در آتش افکنده بود در همان شب در رختخواب خود در گذشت. برخی می‌گویند که خشم خدا باعث مرگ او شد. درواقع این پایانی بود تلخ و غم انگیز برای یک کارگر دولتی. از طرف دیگر واگنر، با لبخندی بر روی لبانش به طرف مرگ رفت. شاید او شخصیتی غیر معمول داشت ولی با خوشحالی به سوی ابدیت رفت.

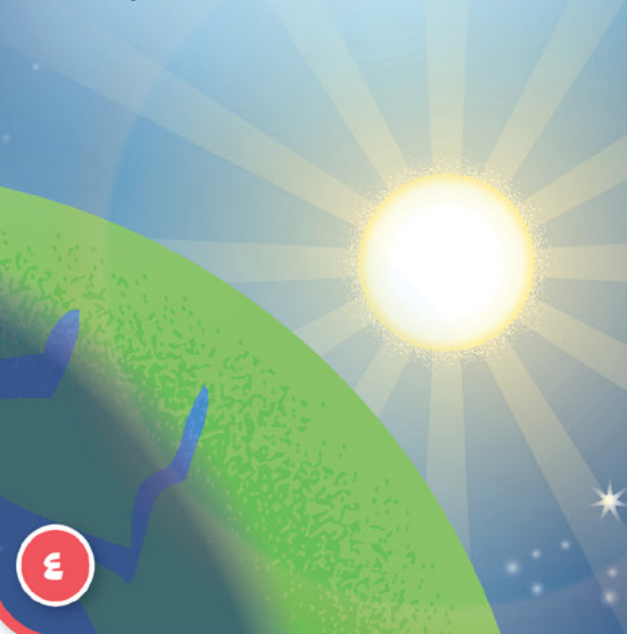
برگرفته شده از کتاب ندای شهید





پس از آن، خدا روشنایی‌ها را در آسمان قرار داد؛ «خورشید»
برای روز و «ماه» برای شب و همه ستارگان را.

این بود روز چهارم!



۴



خداوند بخار و آب‌های
بالا را از آب‌های پایین
جدا کرد و «آسمان» را
آفرید.

این بود روز دوم!



خدا آب‌های زیر آسمان
را در یک جا جمع کرد
و خشکی ظاهر شد؛ و او
خشکی را «زمین» نامید
و آب‌ها را که در یک
جا جمع بودند «دریا» نام
گذاشت.
سپس خدا انواع گیاهان
را رویانید، مانند چمن‌ها،
درختان و گیاهانی که دانه
می‌آورند.

این بود روز سوم!

۳

خدا «ماهی‌ها» را آفرید تا در آب‌ها شنا کنند و «پرندگان» را
آفرید تا در آسمان پرواز کنند. خدا به آنها گفت: «بچه‌دار
شوید! و جهان را با حرکت و آواز خود پُر کنید.»

این بود روز پنجم!



۵



و بعد خداوند «حیوانات» را
آفرید. او حیوانات اهلی،
وحشی و همچنین حیواناتی
که بر روی زمین می‌خزند
را آفرید.
خدا گفت: «فقط یک چیز
دیگر باقی مانده که باید
آفریده شود. خاص‌ترین
آفریده.»



این بود روز ششم!

۶

بنابراین، خداوند «زن
و مرد» را شبیه خود
آفرید و به آنها گفت:
«بچه‌دار شوید» و
«مسئولیت این جهان
را بر عهده بگیرید و
از ماهیان و پرندگان
و همه حیوانات دیگر
مراقبت کنید.»



مقدمه

با سلام درود بیکران به همه
والدین و مربیان عزیز

تربیت و رشد فرزندانمان یکی
از بزرگترین مسئولیت‌هایی است

که به عنوان والدین و مربیان
برعهده ما گذاشته می‌شود تا

نسل بعد را با کلام و راه‌های
خدا آشنا کنیم و فرصتی را برای

یافتن حکمت و معرفت در خداوند
و کلام او، برای آینده آنها مهیا

سازیم. کتاب «داستان‌های کتاب مقدس»
برای کودکان در سنین ۳ تا ۷ سال مناسب

می‌باشد و در مسیر هدف هر داستان، می‌توانیم با
کمک گرفتن از رنگ‌ها و تصاویر توجه خردسالان

را به داستان متمرکز کنیم. از فرزندان بزرگتر
می‌توانیم در بازگو کردن داستان برای خردسالان

کمک بگیریم و اهمیت انتقال دادن کلام خدا را به
آنها نشان دهیم و در عین حال توانایی سخنگویی و

مشارکت آنها را تقویت کنیم.

داستان‌های
کتاب مقدس



مروری بر داستان

در ابتدا

آفرینش جهان

پیدایش
۱:۱ تا ۴:۲

در ابتدا، خدا آسمان‌ها و زمین
را آفرید. خدا بر روی تاریکی
حرکت کرد و گفت:
«روشنایی بشود» و روشنایی شد.
او روشنایی را «روز»
و تاریکی را «شب» نامید.

این بود روز اول!



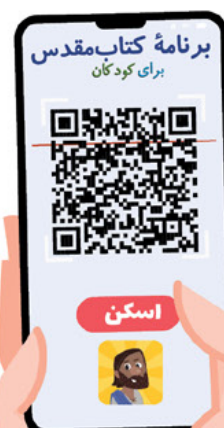
۲

۱



همچنین می‌توانیم اپلیکیشن «کتاب مقدس کودکان» Bible for
kids را دانلود و نصب کرده و به همراه کتاب، با شنیدن داستان
به زبان‌های مختلف، سوالات در مورد داستان، جایزه، تشویق و به
دست آوردن جوهر و گنج‌ها آن را
دنبال کنیم.

در این شماره از ماهنامه اسمیرنا، به
داستان «در ابتدا» از آفرینش جهان
«باب ۱: ۱ تا باب ۴: ۲» از کتاب
مقدس کودکان می‌پردازیم.



کاربرد داستان

- خداوند نور است و روشنایی را آفریده تا بتوانیم در نور حرکت کنیم. در هر تاریکی بدانیم خداوند روشنایی است.
- در هر شرایطی شکرگزار باشیم و نیکویی خدا را ببینیم همانطور که او گفت: «نیکوست».
- نسبت به مسئولیتی که به ما سپرده امانتدار باشیم.
- طرح و نقشه خدا را برای خود پیدا کنیم.
- خدا قادر است از هیچ بیافریند. امید داشته باشیم.
- در نظم خداوند ساکن باشیم.
- خدا ما را شبیه خودش ساخت تا مثل او باشیم، پس او را بشناسیم و از او یاد بگیریم.

طرح سوال

- خداوند چه کسانی را شبیه خود آفرید؟
- خداوند در روز اول چه چیزی را آفرید؟
- خداوند در چند روز جهان را آفرید؟
- خداوند چه چیزی را به انسان سپرد؟
- خداوند برای روز چه روشنایی قرار داد؟

آیه‌ای برای به خاطر سپردن

زیرا خدا به قدری مردم جهان را دوست دارد که یگانه پسر خود را فرستاده است. تا هر که به او ایمان آورد، هلاک نشود بلکه زندگی جاوید بیابد. یوحنا ۳:۱۶

مشارکت پایانی و فعالیت عملی

جایی که دنیا تاریک هست و نیاز به نور محبت خداوند هست مثل فرزندان نور باشیم و همه جا نور خدا را همراه خود ببریم. در مورد نور و نیاز آن در تاریکی با کودکان گفتگو کنیم تا بیشتر اهمیت محبت را در سختی‌ها درک کنند. از آنها بپرسیم که چطور می‌خواهند امروز محبت کنند؟

این بار از داستان «در ابتدا» می‌توانیم با کودکان در خصوص عشق خداوند صحبت کنیم. خداوند با عشق همه چیز را آفرید و گفت نیکوست و ما را هم شبیه خودش ساخت تا ما هم عاشق باشیم. از کودکان بخواهیم که عشق خدا را در این داستان پیدا کنند و فکر کنند چطور می‌توانند شبیه خدا به خودشان، به خداوند و به دیگران محبت کنند. می‌توانیم محبت خدا را به نور شباهت بدهیم در

تحقیق و تامل

از کودکان بخواهیم وقتی در اتاق هستند نورلامپ را خاموش کنند و کمی در تاریکی مکث کنند و در این فاصله راه بروند وقتی چند قدم برداشتند چراغ را روشن کنیم تا اهمیت نور را نشان دهیم. با توجه به اهمیت نور اهمیت عشق را بیاد آورند و در مورد آن گفتگو کنند. در مورد نور و اهمیت آن تحقیق و تامل کنند.

خدا به همه آفریده‌های خود نگاه کرد و گفت: «بسیار نیکو است». بنابراین در روز هفتم استراحت کرد و این روز را به عنوان یک روز خاص و ویژه در نظر گرفت.

این بود روز هفتم!



خداوند در روز اول چه چیزی را آفرید؟
خداوند در چند روز جهان را آفرید؟
خداوند چه چیزی را به انسان سپرد؟

خدا از خلقت و آفرینش خودش خشنود و راضی بود. در آنجا هیچ درد و مرگی نبود. همه چیز نیکو بود. سپس خداوند به اولین مرد و زن حکمی داد که از آن اطاعت کنند.



نکات تأییدی

- خداوند زن و مرد را شبیه خود آفرید.
- نظم و انضباط خدا را در آفرینش می‌توان یافت.
- خدا بر روی تاریکی حرکت کرد و گفت: «روشنایی بشود» و روشنایی شد.
- خدا از خلقت و آفرینش خودش خشنود و راضی بود.
- خدا به همه آفریده‌های خود نگاه کرد و گفت: «بسیار نیکوست».
- خدا در روز هفتم استراحت کرد.

مسیر و هدف



- ۱- شناخت خدا
- ۲- رابطه ما با خدا
- ۳- قدم عملی



رنگ آمیزی کنید

کاردستی

به کودکان کمک کنیم تا کارتهایی برای ابراز محبت به دیگران تهیه کنند و هدیه دهند.



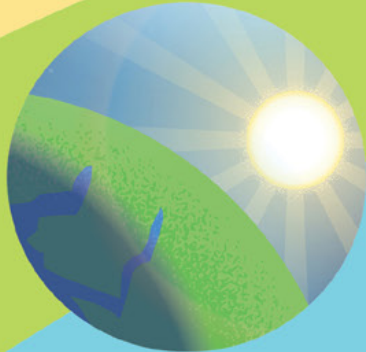
دعا

از کودکان بخواهیم برای نور و روشنایی در اتاق قلبمان دعا کنند.
از خدا بخواهند تا محبتش را بشناسند و بتوانند همه را محبت کنند.
از کودکان بخواهیم تا اهمیت گفتگو با خدا را درک کنند و بدانند خدا آنها را می شنود.

اختلاف تصاویر ۱۰ عدد

شماره گذاری کنید

تصاویر را از روز اول تا هفتم آفرینش جهان شماره گذاری کنید.





ولنتاین



و اما کوپید چه کسی بود و چرا حضور او در ولنتاین پر رنگ است؟ او خدای عشق روم باستان بود و در واقع پسر عطارد و پیام آور خدایان بالدار و الهه عشق بود. (طبق افسانه‌ها، او اغلب به عنوان یک نوزاد بالدار ظاهر می‌شد و کمان و تیرهایی با خود حمل می‌کرد و زخم‌هایش عشق و علاقه را در هر قربانی بر می‌انگیخت و گاهی نیز به شکل یک جنگجو با زرهی مریخی مانند به تصویر کشیده می‌شد، تا شاید بتواند قرینه جنگ و عشق را نشان دهد و یا نماد شکست ناپذیری عشق باشد.) علیرغم تمام روایات، رازها و رمزها و سوالات در پیرامون زندگی ولنتاین، این داستان به منظور نشان دادن جسارت و شهامت این مرد در زندگی و مرگ اوست.

شاید مرگ و زندگی ولنتاین این مبشر جسور خداوند، بتواند الهام بخش کودکان در هر سنی باشد تا آنها نیز بتوانند این نجات دهنده را به تمام کسانی که نیاز به امید دارند ارائه دهند. اول پطرس باب ۳، آیه ۱۵ چنین می‌گوید: «بلکه در دل خویش مسیح را در مقام خداوند برافرازید و همواره آماده باشید تا هر کس دلیل امیدی را که در شماست بپرسد، او را با نرمی و حلم پاسخ گوید.»



هر سال روز چهاردهم فوریه، ما ولنتاین را با هدایایی مانند شکلات قلبی شکل و یا کارت‌هایی با مضمون «ولنتاین من باش.» و یا «آیا ولنتاین من می‌شوی؟» جشن می‌گیریم. ولی ولنتاین بسیار فراتر از این هدایای شکلاتی قلب مانند و کارت‌ها است. در واقع ولنتاین، نام مردی بود که عاشق عیسی بود.



ولنتاین دویست سال بعد از تولد مسیح در سرزمینی به نام امپراطوری روم به دنیا آمد. امپراطوری روم سرزمین پهناوری بود و از سرتاسر اروپا تا قسمت‌هایی از شرق و شمال آفریقا امتداد داشت و بسیار قدرتمند بود بطوریکه هیچ قوم و یا قبیله‌ای جرات حمله به آن سرزمین را نداشت.



«فدا می‌فرمایید، در روزهای آخر از روم فود در تمامی بشر فرو فوادم ریفتم. پسران و دختران شما نبوت فوادم کرد، فوادماتان رویاها فوادم دید و پیرانان فوادمها.» اعمال رسولان باب ۲

ولنتاین

فراتر از گل و کارت و شکلات

سخنی با والدین و معلمین گرامی

ولنتاین هر سال در چهاردهم فوریه جشن گرفته می‌شود؛ ولی چرا؟

بسیاری از مردم برای ابراز عشق و محبت، کارت تبریک و یا شکلات‌های قلب مانند خریداری می‌کنند بدون آنکه بدانند خاستگاه این جشن شکلاتی و شیرین یعنی ولنتاین نام یک شخص است... بله، کسی که در پشت شاخه گل رز و شکلات و جملات عاشقانه‌ای نظیر «آیا ولنتاین من می‌شوی؟» وجود دارد «ولنتاین» یا «ولنتاین» است.

ولنتاین کشیشی رومی در قرن سوم میلادی بوده است. هر چند در زمان امپراطوری کلاودیوس دوم، سه نفر بودند که نام هر سه ولنتاین بود. یکی از آنان کشیش یک کلیسا و دیگری اسقفی در شهر اینترامنا (ایتالیای کنونی) و سومی شهیدی در یکی از مناطق رومی آفریقا بودند. بعضی بر این باورند که هر سه نفر آنها در چهاردهم فوریه جان خود را از دست دادند. برخی دیگر معتقدند که کشیش و اسقف در واقع یک نفر بوده است یعنی کشیش



تقدیم به همه ایماندارانی که همانند ولنتاین می‌دانند. اطاعت کردن از خدا. ارزش رو به رو شدن با تمامی خطرات را دارد.

رومی که بعدها در ایتالیا اسقف شد و در آنجا محکوم و برای اعدام به روم منتقل شد. گفته می‌شود که ولنتاین در حدود سال ۲۶۹ میلادی به شهادت می‌رسد.

زندگی ولنتاین برای برخی به صورت رمز و راز باقی مانده است. عده‌ای نیز هستند که وجود او را به طور کل زیر سوال برده‌اند. تاریخ اما وجود او را ثابت کرده است. باستان شناسان یک قبر زیر زمینی رومی و یک کلیسای باستانی اختصاص داده شده به او را کشف کردند. بر اساس منابعی که در دست است، امپراطور روم (کلاودیوس دوم) ازدواج سربازان رومی را منع کرده بود، او اعتقاد داشت که سربازان متاهل نمی‌توانند جنگجویان خوبی باشند، چون جنگ‌هایی که در پیش داشتند حدود بیست و پنج سال طول می‌کشید و هیچ سربازی حاضر نبود که نامزد، همسر و یا خانواده خود را برای مدت طولانی رها کرده به جنگ برود.

اما ولنتاین این کار کلاودیوس را درست نمی‌دانست و مراسم ازدواج سربازان را به طور مخفیانه برگزار می‌کرد.

کلاودیوس وقتی فهمید که ولنتاین بر خلاف دستور او عمل کرده، او را زندانی و محکوم به مرگ کرد.

ولنتاین با شجاعت در برابر کلاودیوس در مورد عیسی حرف زد و حتی تلاش کرد که خدای حقیقی را به او بشناساند.

مضمون گفتگوی آنها بر اساس کتاب voragins golden legend است. روایتی دیگر چنین نقل می‌کند، در طول زمانیکه ولنتاین در زندان برای اجرای حکمش انتظار می‌کشید چشمان نابینای دختر زندانبانی به نام مارکوس را شفا داد.

گفته می‌شود که او در روز مرگش که در ۱۴ فوریه بود، یادداشتی برای دختر زندانبان نوشته و با این عبارت آن را امضا می‌کند: «از طرف ولنتاین تو»

در سال ۴۹۶ میلادی، یعنی دویست سال پس از مرگ ولنتاین، کشیش یک کلیسا چهاردهم فوریه را به منظور بزرگداشت زندگی جسورانه ولنتاین روز ولنتاین نامگذاری می‌کند که در واقع جایگزین یکی از جشن‌های رسمی روم شد. رومیان در چهاردهم فوریه جشنی به نام (لوپرکالیا) را برگزار می‌کردند. جشنی که تجلیل از خدایان و الهه‌های رومی و جشن عشق و باروری بوده است.

این جشن شامل یک بازی نیز می‌شد که در آن نام دختران بر روی برگه‌هایی نوشته می‌شد و در ظرفی انداخته می‌شد، هر مردی اسم هر دختری را که بیرون می‌آورد تا آخر مراسم با او بود و اگر با هم سازش داشتند حتی مدت طولانی را با هم سپری می‌کردند که گاهی عاشق هم شده و به ازدواج نیز ختم می‌شد.



ولنتینو از این موضوع بسیار ناراحت بود. او به «ماریوس» که در کلیسا با او خدمت می کرد، گفت: «اما ازدواج از طرف خدا و خواست اوست و امپراتور نمی تواند آن را منع کند و اگر ما بخواهیم مراسم ازدواج را به صورت مخفیانه انجام دهیم، زندانی خواهیم شد. از طرفی، تمام مردم می دانند که ما خدایان روم را عبادت نمی کنیم و همین موضوع مشکل ما را دو چندان خواهد کرد، پس این کار را نخواهیم کرد.»

اما در نهایت به این نتیجه رسیدند که اطاعت از خدا ارزش ریسک کردن را دارد. بنابراین زوجها در دل شب و در میان جنگل برای انجام مراسم ازدواج خود با ولنتینو ملاقات می کردند.



طولی نکشید که این خبر به گوش کلادیوس رسید. طبق دستور امپراتور او را فوراً دستگیر کرده و کشان کشان به حضورش آوردند.



ولنتینو درحالی که دستها و پاهایش در زنجیر بود در حضور امپراتور و سربازان او ایستاده بود. کلادیوس از سر خشم نگاهی به او انداخت و گفت:

«ولنتینو، این چه اخباریست که من درباره تو می شنوم؟ چرا از فرامین من اطاعت نمی کنی؟ چرا خدایان ما را عبادت نمی کنی؟ چرا با ما در صلح نیستی؟» ولنتینو در جواب گفت: «زیرا اگر تو فیض و محبت خدا را می شناختی هیچگاه از من نمی خواستی تا او را انکار کرده و تو را اطاعت کنم.»



در آن زمان شخصی به نام «کلادیوس» در روم فرمانروایی می کرد. او مرد ظالمی بود و مردم او را کلادیوس بی رحم لقب داده بودند. او ققامتی بلند و چشمانی خشم آلود داشت. می گفتند او به قدری قوی بود که با یک مشت می توانست حیوانی را از پا در آورد. او همچنین مهارت خاصی در جنگیدن و پیروزی علیه دشمنان و قبایل اطراف داشت ولی از طرفی در طی زمان همین قبایل برای آنجا تبدیل به یک تهدید شدند.

کلادیوس گفت: «ما برای جلوگیری از حمله دشمن به سربازان بیشتری احتیاج داریم» به همین منظور درصدد برآمد تا مردان قوی و جوان را برای جنگ فرا بخواند.



طولی نکشید که پوسترهایی مبنی بر فراخوان سربازان جوان از طرف امپراتور، بر در و دیوارهای شهرها و روستاهای روم آویخته شد. با این مضمون:

«جنگیدن برای دفاع از سرزمین روم، علیه قبایلی که امپراتوری ما را تهدید می کنند!»

ولی فقط تعداد کمی داوطلب شدند. زیرا آنها می دانستند باید حداقل به مدت بیست و پنج سال از عزیزانشان، مانند پدر و مادر، نامزد و یا همسر و فرزندانشان دور باشند.



کلادیوس وقتی فهمید که فقط عده کمی حاضر شدند که در جنگ شرکت کنند، خشمگین شد و قانون جدیدی وضع کرد:

«ازدواج در روم ممنوع است!»

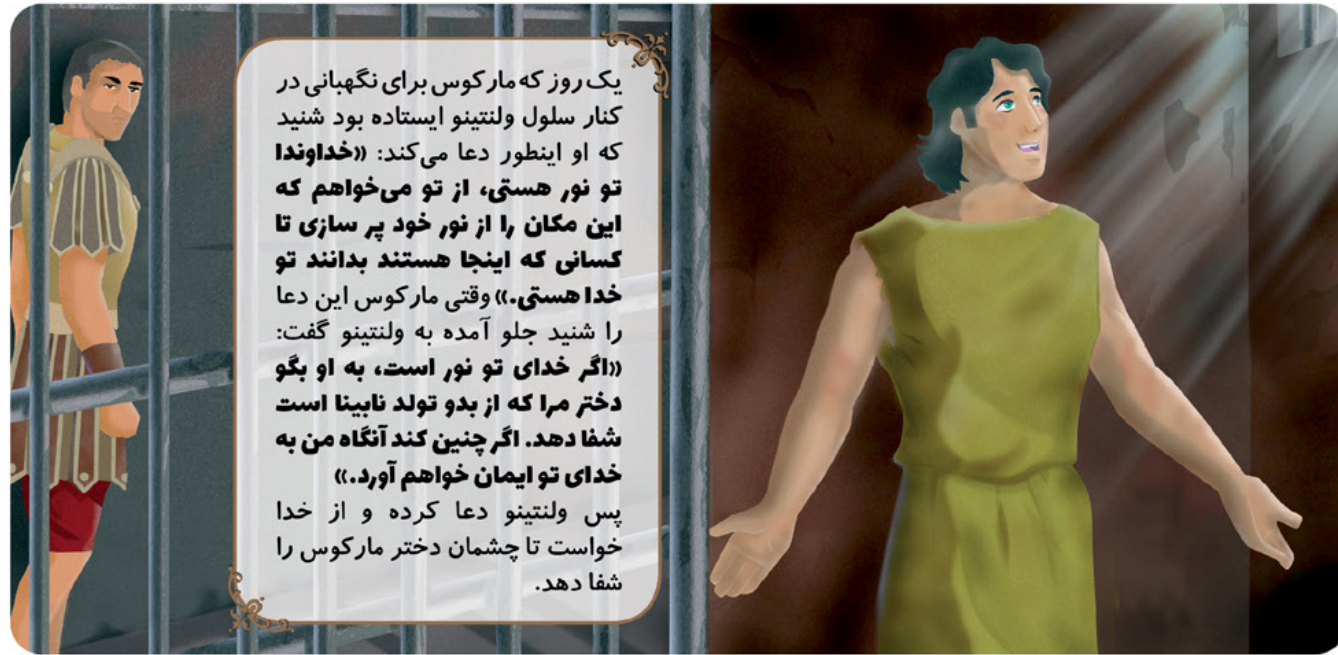
مردم چیزی را که شنیدند باور نمی کردند و زمزمه ها آغاز شد.

«ازدواج ممنوعه!!!»

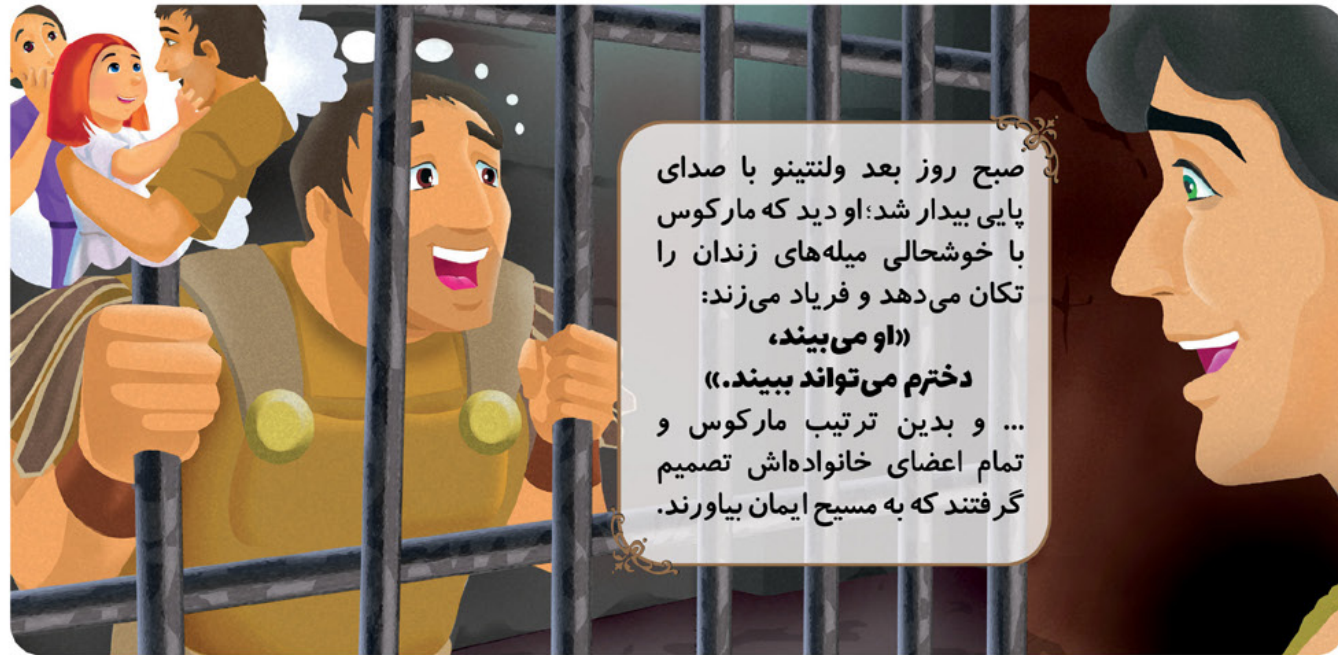
امپراتور چطور حاضر شده که چنین قانونی را بگذارد؟

دختران و پسرای که نامزد بودند و در آستانه ازدواج، شوکه و بسیار غمگین شدند و به دنبال چاره ای می گشتند.

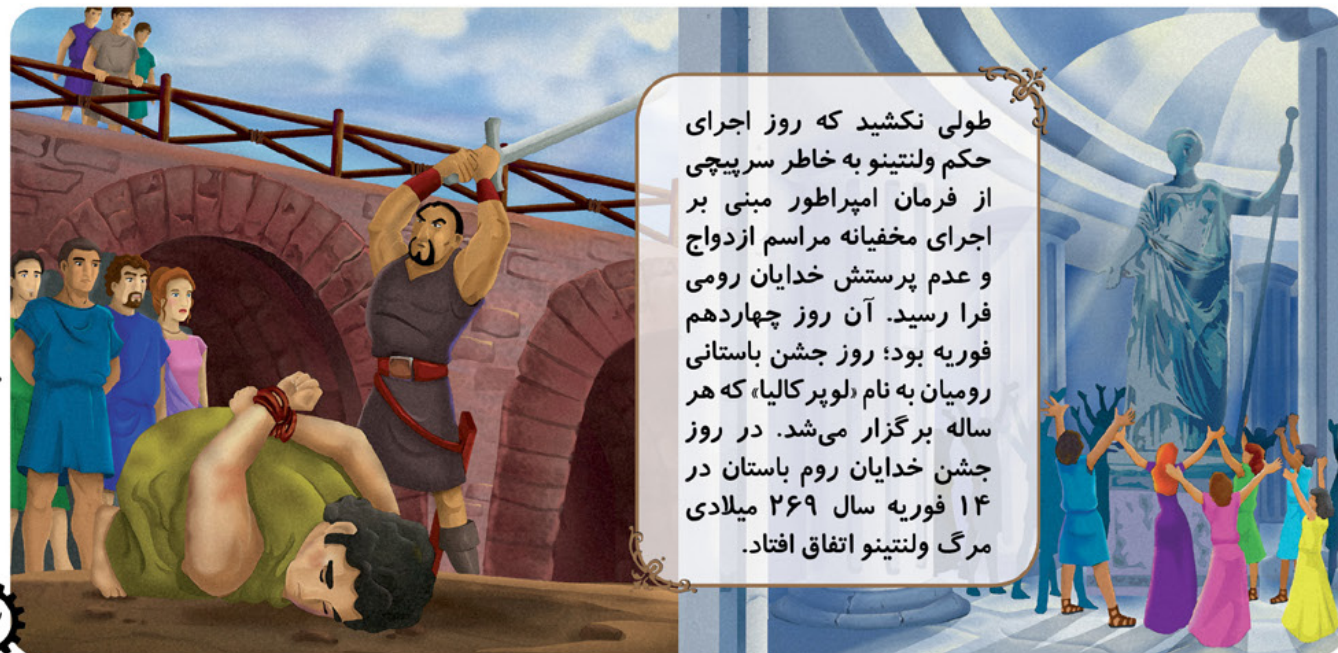
رهبر یک کلیسا از شنیدن این خبر و قانون جدیدی که امپراتور وضع کرده بود بسیار شوکه و متعجب شد. نام آن کشیش «ولنتینو» بود.



یک روز که مارکوس برای نگهبانی در کنار سلول ولنتینو ایستاده بود شنید که او اینطور دعا می‌کند: «**خداوند! تو نور هستی، از تو می‌خواهم که این مکان را از نور خود پر سازی تا کسانی که اینجا هستند بدانند تو خدا هستی.**» وقتی مارکوس این دعا را شنید جلو آمده به ولنتینو گفت: «**اگر خدای تو نور است، به او بگو دختر مرا که از بدو تولد نابینا است شفا دهد. اگر چنین کند آنگاه من به خدای تو ایمان خواهم آورد.**» پس ولنتینو دعا کرده و از خدا خواست تا چشمان دختر مارکوس را شفا دهد.



صبح روز بعد ولنتینو با صدای پای بیدار شد؛ او دید که مارکوس با خوشحالی میله‌های زندان را تکان می‌دهد و فریاد می‌زند: «**او می‌بیند، دخترم می‌تواند ببیند.**» ... و بدین ترتیب مارکوس و تمام اعضای خانواده‌اش تصمیم گرفتند که به مسیح ایمان بیاورند.



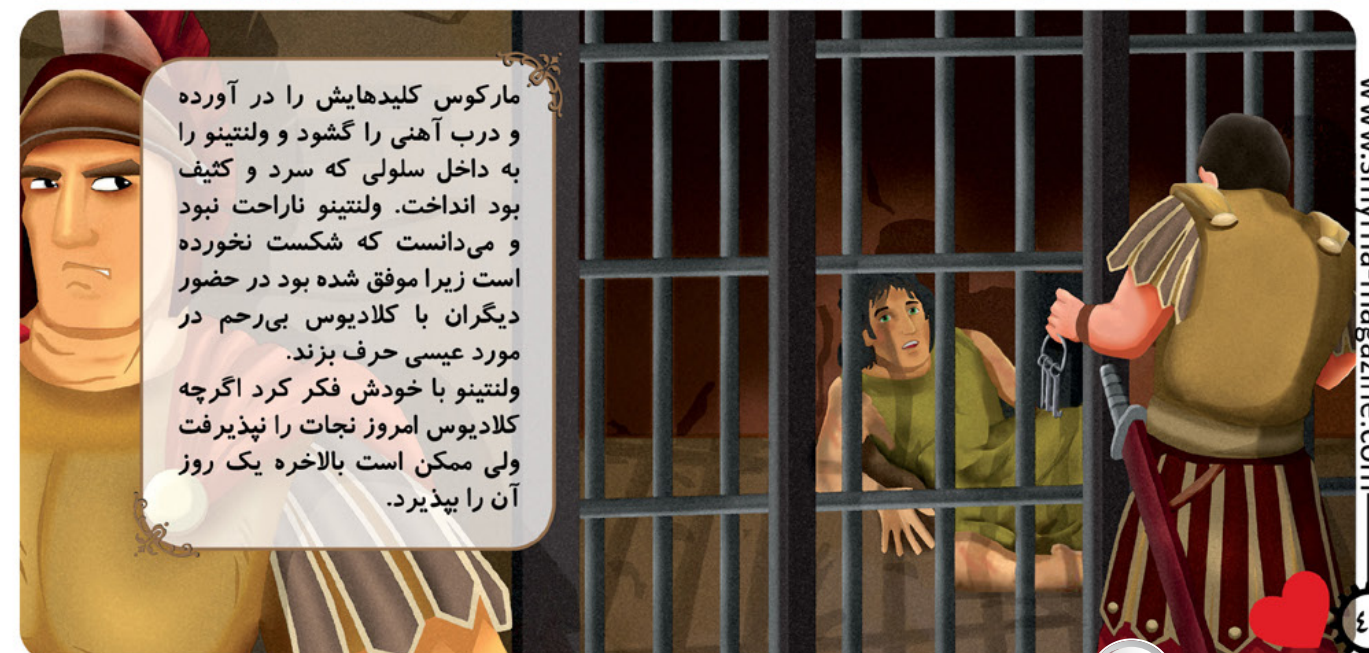
طولی نکشید که روز اجرای حکم ولنتینو به خاطر سرپیچی از فرمان امپراطور مبنی بر اجرای مخفیانه مراسم ازدواج و عدم پرستش خدایان رومی فرا رسید. آن روز چهاردهم فوریه بود؛ روز جشن باستانی رومیان به نام «لوپر کالیا» که هر ساله برگزار می‌شد. در روز جشن خدایان روم باستان در ۱۴ فوریه سال ۲۶۹ میلادی مرگ ولنتینو اتفاق افتاد.



کلادیوس همچنان که بر تختش نشسته بود با خشم فریاد زد: «**چطور جرات می‌کنی که اینطور با من مجادله کنی؟**» و بعد دوباره به چهره ولنتینو که جسورانه در برابرش ایستاده بود نگاه کرد و پرسید: «**آیا مسیح پسر خداست؟**» ولنتینو با لبخندی که از خوشحالی بر صورتش می‌درخشید پاسخ داد: «**بله او پسر خداست و اگر به او ایمان آوری نجات خواهی یافت.**»



کلادیوس با شنیدن سخنان ولنتینو به فکر فرو رفت و بعد ناگهان از تختش برخاسته و گفت: «**سخنان این مرد منطقی به نظر می‌رسد چه ایرادی دارد که ما نیز از عیسی بخواهیم که ما را نجات دهد؟**» رئیس نگهبانان زندان که نامش مارکوس بود برخاسته و گفت: «**ولی سرورم، مغلوب سخنان این مرد نشوید، آخر ما چطور می‌توانیم به خدایانی که از بدو تولد عبادت کردیم پشت کنیم؟**» کلادیوس نظرش عوض شد و دستور داد، ولنتینو را به خاطر سرپیچی از فرمانش زندانی و بعد اعدام کنند. مارکوس نیز دست او را گرفته و به زندان برد.



مارکوس کلیدهایش را در آورده و درب آهنی را گشود و ولنتینو را به داخل سلولی که سرد و کثیف بود انداخت. ولنتینو ناراحت نبود و می‌دانست که شکست نخورده است زیرا موفق شده بود در حضور دیگران با کلادیوس بی‌رحم در مورد عیسی حرف بزند. ولنتینو با خودش فکر کرد اگرچه کلادیوس امروز نجات را نپذیرفت ولی ممکن است بالاخره یک روز آن را بپذیرد.



در ویتنام خانمی به نام «وو» به خاطر حضور در مراسم دعا و پرستش دستگیر می‌شود. وقتی در ایستگاه پلیس در مورد ایمانش حرف می‌زند، چندین پلیس که در نزدیکی او بودند سخنانش را شنیده و سوالاتی در مورد عیسی و مرگ و رستخیز او پرسیدند. «وو» چندین بار دستگیر شده و هر بار به کسانی که در آنجا بودند بشارت داده است.

برای تامل

«به خاطر من شما را نزد والیان و پادشاهان خواهند برد تا در برابر آنان و در میان قوم‌های جهان شهادت دهید. اما چون شما را تسلیم کنند، نگران نباشید که چگونه یا چه بگویید. در آن زمان آنچه باید بگویید به شما عطا خواهد شد.» متی باب ۱۰، آیات ۱۸-۱۹

- خدا در این آیه چه وعده‌ای را به ما می‌دهد؟
- هنگامی که ولنتینو را به نزد امپراتور بردند، چگونه سوالات کلادیوس و دیگر حاضرین، پاسخ داد؟
- وعده خداوند در آیه بالا، چطور در زندگی ولنتینو عمل کرد؟
- اگر دوستان و یا همکلاسی‌هایتان از شما درباره انجیل، کلیسا و دعا کردن قبل از غذا بپرسند، چگونه به آنها پاسخ می‌دهید؟

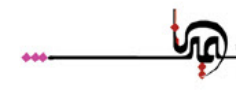
دعا

عیسی مهربان، خداوند، از تو ممنون هستیم به خاطر وعده‌ای که به ما دادی، تا هنگامی که درباره تو از ما بپرسند، نگران نباشیم که چه بگوییم، زیرا می‌دانیم که تو در آن لحظه با ما و در کنار ما هستی و هر آنچه که باید بگوییم را به ما عطا می‌کنی. از تو می‌خواهیم که مانند ولنتینو، به ما فرصت و شهادت بدهی تا درباره کلام تو با دوستانمان حرف بزنیم. خدایا، برای همه کسانی که با دعا در کنار ما ایستاده‌اند و از طریق این کتاب‌ها و داستان‌ها، زندگی ما را تحت تاثیر قرار می‌دهند، و آن را هدفمند می‌کنند، شکرگزاری می‌کنیم.

آمین



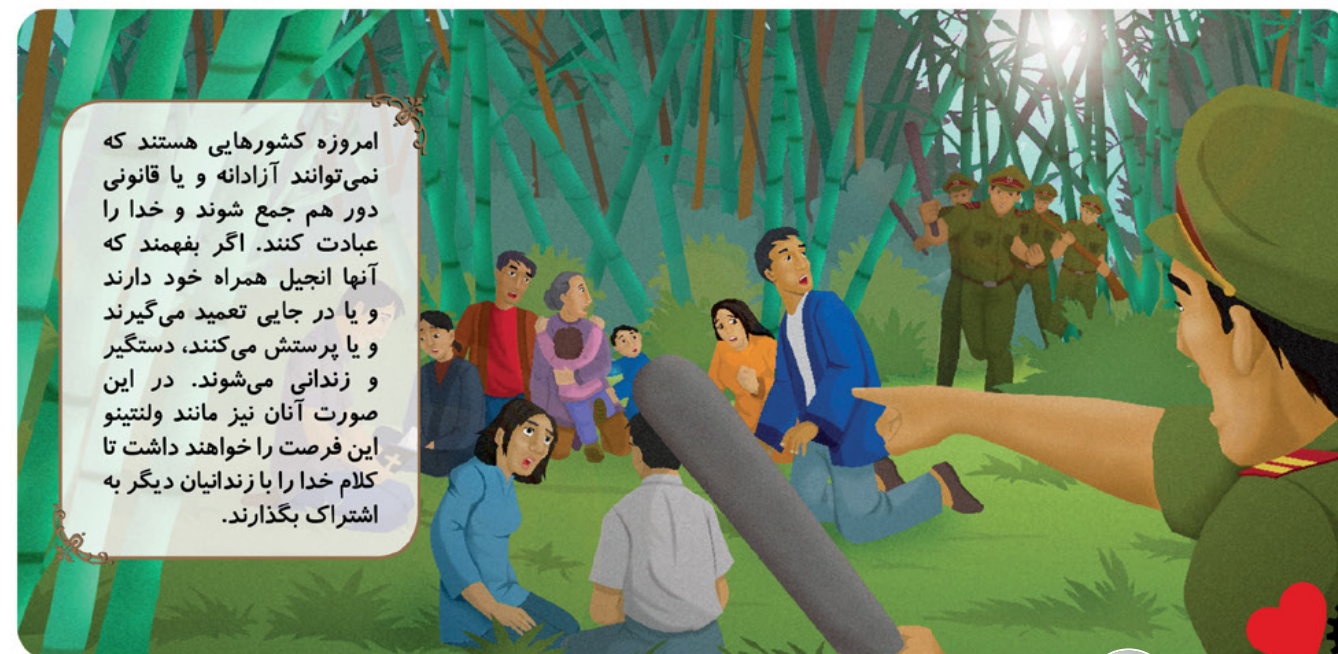
حالا شما می‌دانید که چرا ولنتاین بسیار فراتر از شکلات و کارت و آبنبات‌های قلبی شکل است! بله ولنتاین روزی است که ما می‌توانیم ولنتینو و جسارت او را به یاد بیاوریم که چگونه با شجاعت در مورد عیسی با امپراتور روم صحبت کرد و به او بشارت داد و چطور مخفیانه مراسم‌های ازدواج جوانان را برگزار می‌کرد و چطور هیچ خدایی جز خدای حقیقی را عبادت نکرد.



و اما چه اتفاقی برای کلادیوس و جنگ‌هایی که با آن مواجه بود، افتاد؟ آیا او توانست با قانون منع ازدواج و مرگ ولنتینو تعداد سربازانی که می‌خواست را آماده کند؟ در طول آن مدت، کلادیوس چندین جنگ را پشت سر گذاشته بود. زمانیکه او و سربازانش برای جنگ با قوم بربر آماده می‌شدند کلادیوس بیماری سختی گرفت و در سال ۲۷۰ چشم از جهان فرو بست. هنوز کسی نمی‌داند که آیا او عیسی را به عنوان نجات دهنده پذیرفت یا خیر؟



تقریباً دویست سال پس از مرگ ولنتینو، کشیش یک کلیسا روز چهاردهم فوریه را روز بزرگداشت مسیحیان اعلام کرد و یادآور زندگی شجاعانه و جسورانه ولنتینو شد و آن را جایگزین جشن «لوپرکالیا» یا همان جشن خدایان روم باستان کردند.



امروزه کشورهایی هستند که نمی‌توانند آزادانه و یا قانونی دور هم جمع شوند و خدا را عبادت کنند. اگر بفهمند که آنها انجیل همراه خود دارند و یا در جایی تعمد می‌گیرند و یا پرستش می‌کنند، دستگیر و زندانی می‌شوند. در این صورت آنان نیز مانند ولنتینو این فرصت را خواهند داشت تا کلام خدا را با زندانیان دیگر به اشتراک بگذارند.



این روزها بعد از گذشت سالیان هنوز شاهد تفاوت قیمت‌های سرسام آور در هر قشر وسایل هستیم، قیمت خانه چندین برابر نسبت به چند سال قبل... قیمت دلار... قیمت طلا... قیمت اجاره‌ها... قیمت وسایل و

و باز همان کلمه همیشگی... حبابه! حبابه! حبابه!

چه حباب قدرتمندی که با هیچ توپ و تانکی و گلوله‌ای ترکیده نمی‌شود و هر روز در بلعیدن بیشتر زندگی متورم‌تر می‌شود!!!

شاید امروز دچار توهمات شده‌ایم که همه چیز را در زندگی حباب می‌بیند و بی‌تحرك و فلج از ترسها؛ بی‌رمق نشسته‌ایم. شاید امروز دگربار باید نگاهی به روش‌ها و مسیرها و مقصدهایمان بیندازیم و آنها را با آنچه در حقیقت کلام است محکمی بزنیم.

گاهی منتظر بودن برای آنکه چیزی درست شود خیانتی است به داده‌ها و امانت‌هایی که به ما سپرده شده است و خیانتی است به فرصتی به نام عمر که برای موثر بودن به وظیفه داریم.

کار باغ به آدم سپرده شد... بیایید بیندیشیم آنچه امروز به ما سپرده شده است و این پرسش را از افکارمان عبور دهیم که آیا کار این باغ را به درستی رسیدگی کرده‌ایم و به مسئولیت‌ها اهمیت داده‌ایم؟

در زیر کلمه «حباب» خود را مخفی نکنیم.

کلمه‌ای برای فرار از مسئولیت‌ها...

کلمه‌ای برای حق فلج بودن و تحرك نداشتن ...

کلمه‌ای برای رفع مسئولیت از خودمان....

تاریکی هر روز وعده می‌دهد که به قله‌ها نزدیک شده‌ایم ...

به چه قله‌ای؟؟؟ کدامین مسیر و مقصد؟؟؟ قله تسلیم و مردگی...

یا به قله مردن در مسئولیت‌پذیری...

پس همان‌گونه که روح‌القدس می‌فرماید: «امروز، اگر صدای او را می‌شنوید، دل خود را سخت مسازید، چنانکه در ایام تمرد کردید، به هنگام آزمایش در بیابان. آنجا پدران شما مرا آزمایش و امتحان کردند، با اینکه چهل سال کارهای مرا دیده بودند. به همین سبب، از آن نسل خشمگین بودم و گفتم: «اینان همواره در دل خود گمراهند و راه‌های مرا نمی‌شناسند» پس در خشم خود سوگند خوردم که به آسایش من هرگز راه نخواهند یافت.» عبرانیان ۳:۷ - ۱۱



امیر سبوکر



در کتاب یوشع باب ۲ زندگی بانویی را می‌خوانیم که با شنیدن عشق خدا به قومش مشتاق دریافت عشق و نجات خداوند هم برای خودش هم برای نسل و خانواده‌اش شد. بیایید با هم به این کتاب نگاهی بیندازیم:

و یوشع پسر نون دو مرد جاسوس از شطیپ به پنهانی فرستاده، گفت: «روانه شده، سرزمین و اریحا را ببینید.» پس رفته، به خانه زنی بدکاره که راحاب نام داشت داخل شده، در آنجا خوابیدند. و پادشاه اریحا را خبر دادند که «اینک مردمان از بنی‌اسرائیل امشب داخل اینجا شدند تا سرزمین را جاسوسی کنند.» و پادشاه اریحا نزد راحاب فرستاده، گفت: «مردانی را که نزد تو آمده، به خانه تو داخل شده‌اند، بیرون یاور زیرا برای جاسوسی تمامی سرزمین آمده‌اند.» و زن آن دو مرد را گرفته، ایشان را پنهان کرد و گفت: «بلی آن مردان نزد من آمدند اما ندانستم از کجا بودند. و نزدیک به وقت بستن دروازه، آن مردان در تاریکی بیرون رفتند و نمی‌دانم که ایشان کجا رفتند. به تعقیبشان بشتابید که به ایشان خواهید رسید.»

لیکن او ایشان را به پشت بام برده، در شاخه‌های کتان که برای خود بر پشت بام چیده بود، پنهان کرده بود. پس آن کسان، ایشان را به راه اردن تا معبره تعقیب نمودند، و چون تعقیب کنندگان ایشان بیرون رفتند، دروازه را بستند. و قبل از آنکه بخوابند، او نزد ایشان به پشت بام برآمد. و به آن مردان گفت: «می‌دانم که یهوه این سرزمین را به شما داده، و ترس شما بر ما مستولی شده است، و تمام ساکنان سرزمین در مقابل شما از ترس آب شده‌اند. زیرا شنیده‌ایم که خداوند چگونه آب دریای سرخ را پیش روی شما خشکانید، وقتی که از مصر بیرون آمدید، و آنچه به دو پادشاه اموریان که به آن طرف اردن بودند کردید، یعنی سیحون و عوج که ایشان را هلاک ساختید. و چون شنیدیم دل‌های ما آب شد، و به سبب شما دیگر در کسی روحیه‌ای باقی نماند، زیرا که یهوه خدای شما، بالا در آسمان و پایین بر زمین خداست. پس الان برای من به خداوند قسم بخورید که چنانکه به شما نیکویی کردم، شما نیز به خاندان پدرم نیکویی خواهید کرد، و نشانه‌ای مطمئن

به من بدهید که پدرم و مادرم و برادرانم و خواهرانم و هر چه را که دارند زنده خواهید گذارد، و جان‌های ما را از مرگ خواهید رها کنید.» آن مردان به او گفتند: «جان‌های ما به عوض شما! اگر این کار ما را بروز ندهی، هنگامی که خداوند این سرزمین را به ما بدهد البته به شما به مهربانی و وفارفتار خواهیم کرد.» پس ایشان را با طناب از دریچه پایین کرد، زیرا خانه او بر دیوار شهر بود و او بر دیوار ساکن بود. و ایشان را گفت: «به کوه بروید مبدا تعقیب کنندگان به شما برسند و در آنجا سه روز خود را پنهان کنید، تا تعقیب کنندگان برگردند بعد از آن به راه خود بروید.» آن مردان به او گفتند: «ما از این قسم تو که به ما دادی آزاد خواهیم شد. مگر آنکه چون ما به سرزمین داخل شویم، این ریسمان سرخ را به دریچه‌ای که ما را به آن پایین کردی، بسته باشی. پدرت و مادرت و برادرانت و تمامی خاندان پدرت را نزد خود به خانه جمع کن. و چنین خواهد شد که هر کسی که از در خانه تو به کوه بیرون رود، خوشش بر سرش خواهد بود و ما از این قسم آزاد خواهیم بود، و هر که نزد تو در خانه باشد، اگر کسی بر او دست بگذارد، خوش بر سر ما خواهد بود. و اگر این کار ما را بروز دهی، از قسم تو که به ما داده‌ای آزاد خواهیم بود.» آن زن گفت: «چنان باشد که گفتید.» پس ایشان را روانه کرد و برفتند، و طناب سرخ را به دریچه بست. پس ایشان روانه شده، به کوه آمدند و در آنجا سه روز ماندند تا تعقیب کنندگان برگشتند، و تعقیب کنندگان تمامی راه را جستجو کردند ولی ایشان را نیافتند. پس آن دو مرد برگشته، از کوه به زیر آمدند و از رود عبور نموده، نزد یوشع پسر نون رسیدند، و هر آنچه به ایشان واقع شده بود، برای وی بیان کردند. و به یوشع گفتند: «به یقین خداوند تمامی سرزمین را به دست ما داده است و دل‌های تمامی ساکنان سرزمین از ترس ما آب شده است.» (یوشع ۲: ۲۴-۲۱)

صدای خداوند فوق آیهاست، کارهای او حیرت‌زاست و او خالق این جهان و آفریننده هستیست. بیایید این بار در این تامل کنیم که آیا امروز شاهد کارهای او هستیم؟! عظمتش را شنیده و دیده‌ایم؟! اگر نه پس گوش‌هایمان را باز کنیم و دلی مشتاق را بطلیب تا همانند راحاب شنیده و نجات نسل‌مان را بجشیم! و اگر بله شنیده و دیده‌ایم پس شگفتی‌های او را بیان کنیم تا راحاب‌ها بیدار شوند...

همانطور که در کتاب یوشع باب ۲ با شخصیت راحاب آشنا شدیم او در دیوار شهر اریحا زندگی می‌کرد. شهری که خداوند به قوم خود وعده داده بود. دیواری که باید فرو می‌ریخت تا قوم وارد سرزمین وعده شوند. امروز ما هم نیاز داریم تا هر دیواری که مانع شناخت حقیقت خداست در ما فرو ریزد تا نجات را ببینیم.

این زن مدیر یک مسافرخانه و شهره شهر بود. آن زمان در مسافرخانه‌ها روسپی‌ها هم حضور داشتند. بلی این زن به بدکاره بودن معروف بود. برای خودش کاسبی داشت و شاید از جانب خانواده و مردم مطرود بود. او زمانی که مشغول کارهای خود بود در میان خبرهایی که از مسافری می‌شنید دلش برای خداوند نرم شد.



پس هر روزه در قبال شنیدن کارهای خدا مسئول هستیم بگذاریم جانمان در حضور خدا نرم شود. از دیگران بخواهیم تا شهادت خود را با ما در میان بگذارند و در شنیدن تند باشیم و همان قدر هم در قبال بازگو کردن کارهای او مسئول هستیم تا صدای خداوند شهرهای مانند اریحا را بلرزاند و نسل راحاب‌ها نجات یابند. به یاد بیاوریم کارهای خدا را و اجازه دهیم نیکویی و فیض او برای ما آشکار شود. کارهای خدا بود که عمق قلب او را برای راحاب شکافت. ما چطور؟ آیا وقتی شگفتی‌های او را می‌بینیم می‌توانیم خودمان را نیز در زیر بال‌هایش تصور کنیم و قدم برداریم تا قسمتی از این داستان عاشقانه شویم. به راستی چه اندازه نیکویی خدا را برای خودمان می‌توانیم ببینیم؟ همه ما با چنین تصویری روبرو هستیم؛ آیا من شایسته این شاهزاده رمان هستم؟ هر روزه در پی شایسته و زیبا بودن در حال تغییر چهره خودمان هستیم.

شخصیت‌های رمان را چنان زیبا

تصور می‌کنیم که خودمان

از آن فاصله می‌گیریم

و در بی‌کفایتی‌ها

و بی‌لیاقتی‌ها از

خودمان ناامید

می‌شویم. اما

داستان عشق خدا

حقیقتی است

که بر صلیب

بر ما آشکار

شد. او کار

آری کارهایی که یهوه برای قوم انجام داده بود را می‌شنید و هر روز داستان آنها را دنبال می‌کرد. داستان عشق خدا به قومش در پی تمام بی‌وفایی‌های قوم.

می‌دید که خدا در فکری که برای قومش دارد وفادارانه ایستادگی کرده است. درک کرده بود که خدا برای قومش غیرت دارد و به هدفی که آنها را بیرون آورده مصمم است. صدای شهادت‌های کار عظیم خدا روزه به روزه به اریحا نزدیکتر می‌شد.

شاید راحاب از بچگی بی‌وفایی را آموخته بود و حال او با بی‌وفایی خودش روبرو شد. دریافت که خدا برای قومش هدف دارد و تا آن را به انجام نرساند پا پس نمی‌کشد. گوش‌هایش به کارهای خدا مایل شده بود و فکرش سرشار از شگفتی‌های او.

شاید هر کدام از ما بارها داستان عاشقانه و رمانهایی را مطالعه کرده و خودمان را جای تک به تک شخصیت‌های داستان گذاشته باشیم و با تمام احساساتمان جوای چنین عاشقی با وفا و پر از غیرت و اشتیاق شده‌ایم؛ راحاب هم این داستان عشق را دید و برایش نقطه امیدی شد...

شاید او با خودش زمزمه می‌کرد که آیا می‌شود من دوباره شروع کنم؟ شروعی تازه! آیا می‌شود من هم محبوبه این محبوب باشم که دریاها را می‌شکافت. او برآستی یک رهبر پر قدرت است. این نقطه امید او را واداشت تا برای شروع دوباره، قدم‌هایی را بردارد. شاید بدکاره بودن راحاب از نظر ما بسیار بد جلوه کند و در درون، خودمان را از شخصیت راحاب دور ببینیم؛ اما حقیقت این است که ما همگی از نقشه و هدف خدا دور افتاده بودیم و نمی‌توانستیم طرح او را برای زندگی‌مان ببینیم در پی خدایان و افکار پوچ‌مان در بطالت‌هایمان گم شده بودیم و نسبت به خدا بی‌وفا و زناکار بوده‌ایم. می‌بینید چقدر زندگی این بانو شبیه ماست. میل به استقلال طلبی و سرکش بودن در درون ماست، اما با روبرو شدن با نیکویی و محبت خدا، ترس خدا در ما زنده می‌شود همانطور که در راحاب ترس خدا آغاز حکمتش شد. او از درون جوای یکی شدن با قوم شد. از استقلال به سمت کمک گرفتن قدم برداشت. متوجه نیاز خود گشت و سفر روحانی او آغاز شد. ایمان از شنیدن است و حال راحاب شنیده و قلبش نرم شده منتظر بود تا این نیکویی را برای خودش دریافت کند.

لیکن همه مؤده را گوش نگرفتند زیرا اشعیا می‌گوید «ای خداوند، کیست که پیام ما را باور کرد؟»
بنابر این ایمان از شنیدن است و شنیدن از کلام خدا.
(رومان ۱۰: ۱۶-۱۷)





آنگاه که جانم تلخ گشته بود و دلم ریش بود، وحشی بودم و جاهل و در

پیشگاهت مانند حیوانی بی شعور. اما حال دریافته‌ام که من پیوسته با توام، و تو دست راستم را می‌گیری. تو با مشورتِ خویش هدایت‌م می‌کنی، و پس از آن به جلالم می‌رسانی. در آسمان جز تو که را دارم؟ و بر زمین، هیچ چیز را جز تو نمی‌خواهم. تن و دل من ممکن است زائل شود، اما خدایت صخره دلم و نصیبم، تا ابد. زیرا برآستی آنان که از تو دورند، هلاک خواهند شد؛ و آنان را که به تو خیانت می‌ورزند، نابود خواهی کرد. اما مرا نیکوست که به خدا نزدیک باشم.

خداوند گاز یهوه را پناهگاه خود ساخته‌ام تا همه کارهای تو را باز گویم. (مزمور ۷۳: ۲۱-۲۸)

تیم بانوان اسمیرنا



آیا می‌توانیم امروز قدرت این تبدیل را برای زندگی‌ها و آینده خودمان ببینیم یا موانع بسیاری داریم؟ هر مانعی که هست اگر با نقشه خدا پیش رویم و گوش‌مان به فرمان او تیز باشد همچون دیوار اریحا فرو خواهد ریخت. امروز طرح خدا برای زندگی شما چیست؟ بیایید که این طرح را از خودمان نذرندیم و با فروتنی در پی آثار قدم‌های عیسی حرکت کنیم. **راحاب چهره‌ای تاریک در زندگی‌ای تاریک بود اما خداوند به ظاهر و اعمال او نگاه نکرد، بلکه قلب او را دید و او را در زمره فرزندان نور قرار داد.**

زیرا که پیشتر ظلمت بودید، لیکن اکنون در خداوند نور می‌باشید. پس چون فرزندان نور رفتار کنید. زیرا که میوه نور در کمال، نیکویی و عدالت و حقیقت است. و تشخیص نمایید که پسندیده خداوند چیست.

(افسیان ۵: ۸-۱۰)

ایمان راحاب با تبدیلی که در او دیدیم به عمل منجر شده بود و چنین ایمانی خداوند را خشنود می‌سازد. آیا امروز صدای خداوند را می‌شنوید که شما را محبوب خویش می‌خواند؟ او ما را قوت می‌بخشد و در هر تاریکی می‌درخشد. زندگی او را الگو قرار دهیم و جانمان را مطیع او گردانیم.

هر روز زیر بار محکومیت‌ها فرو می‌رویم، خود و دیگران را در داوری می‌بینیم و در آخر زبان به شکوه از خدا باز می‌کنیم. حتی در این عصر وجدان‌هایمان را می‌کشیم تا محکومیت‌ها را از ریشه خاموش کنیم اما این فقط یک سرپوش است تا به بیچارگی‌هایمان ادامه دهیم. خودخوری، افسردگی، لجاجت و ستیزه‌جویی شمشیرهای ما زنان شده‌اند، در صورتیکه اگر به جای داوری همانند راحاب ترس خدا را انتخاب کنیم بخشش را دریافت کرده و قادر می‌شویم تا دیگران را ببخشیم و زندگی تازه‌ای را آغاز کنیم.

و شما را که در خطایا و ختنه‌ناشدگی جسم خود مرده بودید، با او زنده گردانید چونکه همه خطایای شما را آمرزید، و آن سند قرض‌ها را که ضد ما و مشتمل بر قوانین و به خلاف ما بود، محو ساخت و آن را به صلیب خود می‌خکوب کرده از میان برداشت.

(کولسیان ۲: ۱۳-۱۴)

مهم نیست چند سال از ازدواجمان می‌گذرد یا چقدر از رویاهایمان فاصله گرفته‌ایم، زیر بال‌های خدا می‌توانیم ازدواجی نو داشته باشیم. می‌توانیم بر نسل آینده‌مان تاثیری نیکو بگذاریم و وارد طرح و داستان عشق خدا شویم. عشقی که بی‌نهایت و بی‌چشمداشت است و فیضیست که از پی فیض می‌آید. پس بیایید به یاری خداوند از راه‌ها و نقشه‌های خودمان پایین بیاییم و در ایمان این را ببینیم که داوود می‌گوید:

و زندگی تازه‌اش را آغاز کرد. فکرش تبدیل یافت. او دیگر در پی نجات خانواده‌اش بود؛ از پنجره خانه‌اش ربان قرمز را آویزان کرده و در خانه منتظر ماند...

وقتی قوم از اردن عبور کردند مردم شهر سراسیمه از ترس دل‌شان آب شده بود، اما راحاب در ایمان منتظر نجات بود. او هم مانند یوشع کفش از پا بدر آورده بود و گوش‌هایش را به صداهای دنیا بسته بود. فهمیده بود راه‌های او نمی‌تواند آزادش کند. فکر خدا را پذیرفته بود و این امید را با خانواده‌اش در میان گذاشت، آنقدر که آنها را مشتاق و امیدوار کرده بود تا در اتحاد انتظار بکشند.

و یوشع به آن دو مرد که به جاسوسی زمین رفته بودند، گفت: «به خانه زن فاحشه بروید، و زن را با هر چه دارد از آنجا بیرون آرید چنانکه برای وی قسم خوردید.» پس آن دو جوان جاسوس داخل شده، راحاب و پدر و مادر و برادرانش را با هر چه داشت بیرون آوردند، بلکه تمام خویشان را آورده، ایشان را بیرون لشکرگاه اسرائیل جا دادند. و یوشع، راحاب فاحشه و خاندان پدرش را با هر چه از آن او بود زنده نگاه داشت، و او تا امروز در میان اسرائیل ساکن است، زیرا رسولان را که یوشع برای جاسوسی اریحا فرستاده بود پنهان کرد. (یوشع ۶: ۲۲، ۲۳، ۲۵)

قدم‌های راحاب می‌تواند برای راه ما هم نور باشد. وقتی از هر سو مرگ ما را احاطه کرده و صدای ناله و ترس همه فضا را پر کرده ما نیز می‌توانیم همچون راحاب منتظر خدا بمانیم و در فرصتی که در طوفان داریم سرود شکرگزاری سر دهیم و کارهای خدا را برای دیگران بازگو کنیم تا آنها نیز دلگرم شده و ایمان ما را جویا شوند.

به ایمان، راحاب فاحشه با عاصیان هلاک نشد زیرا که جاسوسان را به سلامتی پذیرفته بود. (عبرانیان ۱۱: ۳۱)

و در نهایت دیوار اریحا ریخت، اما خداوند وفادار راحاب و خانواده‌اش را به سلامت حفظ کرد و زندگی تازه‌ای به او بخشید. او وارد قوم شد و ازدواج کرده و مادر بوعز شد. در کتاب روت از بوعز به عنوان فردی دانا و مهربان و دلسوز یاد شده و این نشان دهنده حکمتیست که راحاب از خدا دریافت کرد تا فرزندان خود را تربیت کند. راحاب فکر و احساساتش را نیز به خدا سپرد و قبل از همه فکر خودش را تربیت کرد.

تصور اینکه ذهنی در گذشته در پی تاریکی‌ها گم شده بود، اما حال همسری شایسته، مادری حکیم و در فرزند خدا قهرمان ایمان شده بسیار وصف ناپذیر است.

اسم راحاب در شجرنامه عیسی نیز آورده شده است و امروز او را قهرمان ایمان می‌خوانند. با ایمان زیست کرد و زنده ماند و نسلش مبارک شده و در داستان و نقشه خدا در جایگاه مناسب قرار گرفت.

خود را تمام کرد و به همه کسانی که به او ایمان آوردند قدرت داد تا فرزندان خدا شوند. پس به فیض است؛ بیایید این فیض را ببینیم، همانند راحاب که دید و دریافت کرد.

زیرا خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد.

(یوحنا ۳: ۱۶)

راحاب شنید، باور کرد، پذیرفت، ایمان آورد و تصمیم گرفت تا جاسوسان را پناه دهد. پادشاه خبردار شد و عده‌ای را فرستاد تا جاسوسان را بیاورند، اما راحاب ترس خدا را در دل داشت و نقشه او را دنبال می‌کرد. از پادشاه زمینی نترسید و آنها را در بام خانه‌اش در میان بافه‌ها پنهان کرد. هدفی تازه برای زندگی و نور امیدی برای خود و نسلش یافت.

فکر او در حال تبدیل بود. دیگر تنها به کسب و کار، موقعیت‌اش و تنها خودش نمی‌اندیشید. او خدایی مصمم را شناخته بود و موضع خودش را انتخاب کرده بود. دیگر به بطالت‌ها فکر نمی‌کرد.

زندگی پر از تکرار و تحقیر او در پی بستن عهدی با یهوه تبدیل شد و دریافت بود که او در وعده‌هایش امین است. زندگی هر روزه‌ما، درصدد است تا ما را وارد تکرارها و بطالت‌ها کند، اما راه خداوند کامل است. با او می‌توانیم فکرهای سلامتی را دنبال کنیم و در پی او برویم.

شاید در مشکلات زناشویی و ازدواج درآستانه طلاق و جدایی‌ها باشیم و یا در رابطه با فرزندان و همسرمان دچار مشکل باشیم و یا هر مشکل دیگری کافیت بدانیم خداوند قادر است تا ما را حکمت‌رهایی بخشد و اراده‌اش نیکوست. آن زمان می‌توانیم از پی راستی او حرکت کنیم؛ قدم‌هایمان بر اساس ایمان باشد، نه ترس.

راحاب انتخاب کرد از بطالت بیرون بیاید و زندگیش تبدیل شود. او تصمیم گرفت تا از خدا بترسد؛ به جای ترس‌های این دنیا از عظمت و غیرت خدا برای قومی به وجد آمد



دعای کتم تا به یک باشد، جان طور که ای پدر من و تو با هم یکی
بستیم؛ تا همچنان که تو در منی، و من در تو ایشان نیز با یک باشد تا
از این راه مردم جهان ایمان آورند که تو مرفر ساده ای. یوحنا ۱۷

استان کرمان



یهوه صبا یوت خدای لشکرها، ارتشی از زنان و مردان دعا را در
سراسر دنیا از هر قوم، ملت و زبانی رهبری می کند و عیسی مسیح
امروز ما را کلیسا می خواند و می فرستد تا نجات را به همه جا اعلام
کنیم.
خداوند را سپاس باد! تو فریاد التماس ما را شنیده ای، خداوند تو
قوت و سپر ما هستی و از صمیم قلب بر تو توکل می کنیم و تو نیز
ما را یاری می نمایی، از این رو ما شادمان هستیم و با سرود پیروزی
در تو از تو خداوند تشکر می کنیم.

**این بار برای استان دیگری از کشور ایران به حضورت
آمده ایم. برای استان کرمان و شهرهای سیرجان، بم،
زرنند، کهنوج، بردسیر، نجف شهر، شهر بابک، بروات،
راور و نقطه به نقطه این منطقه...**

خداوند برکت تو را بر این آسمان و زمین اعلام می کنیم زیرا
وقتی تو برکت می دهی برکت تو ابدی است. خداوند یکدلی در
تو را در فکر و قلب و جان و روح مردمان سرزمینمان می طلبیم.
خداوند تنها تو راه و راستی و حیات هستی که جان ما را از تون
آتش سالم به در می ببری تو صخره نجات ما هستی تا در امنیت تو
ساکن شویم. قوتی بده تا در برابر خدایان غیر سر فرود نیاورده و
تنها تو را بپرستیم.

یهوه رافا، بیماران این استان را به حضور قدوس تو می آوریم
خداوند بیماران هستند که به پزشک نیاز دارند نه تندرستان، ای



استان مانیسا



ای پدر آسمانی نام تو مقدس است، ملکوت تو بیاید، اراده تو
چنانکه در آسمان است در زمین نیز کرده شود، خداوند استان
مانیسا در کشور ترکیه و شهرهای (یونوس امره، آک هیسار،
شهزادلر، تورگوتلو، صالحلی، سوما، کولا، ساروهانلی، ساری
گول و...) رابه حضور تو می آوریم.

خداوند ایمانداران این استان را برخیزان، نگرانی های ایشان را به
پای صلیب تو می گذاریم، چون تو ای معبود و محبوب ما هرگز
نخواهی گذاشت که عادلان بلغزند و بیفتند، دعا می کنیم تا تو را
ای امید زنده عمیقتر بشناسند. سفیران صلح خودت را بیدار کن
تا در این استان در آسمان و زمین صلح و آرامی تو باشد، آنها را
قدرت ببخش تا بتوانند کلام تو را در سختی ها و جفاها نشر دهند.
ای خداوند از ایماندارانی که در این شهرها هستند استفاده کن تا
کسانی که نام تو را نشنیده اند تو را شناخته و به تو ایمان بیاورند.
خداوند هر شک و فریبی که مانع رابطه و شناخت حقیقت و
محبت توست را «پاک شو» اعلام می کنیم.

ای خدای قادر مطلق خشنود ساختن تو بدون ایمان و توکل محال
است، بی ایمانی ها را مدد کن.

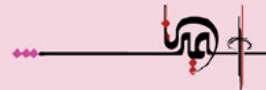
ای عشق بی همتا، بر مردم این استان صلح و آرامش را می طلبیم.
خداوند کشور ترکیه مهد مسیحیت بوده و تاریخی غنی از آثار
قدمهای تو و رسولان و انبیا در اینجا مخفی شده دعا می کنیم آن
حقیقتی که از مردم این خطه مخفیست آشکار شده و دوباره بنا
شدن و باز شدن کلیساهای تو را ببینیم و سرودها و دعاها را در
نام تو بشنویم.

خداوند پناهندگان و پناهجویان و مهاجرین را در زیر بالهای
امنیت و آرامش خود حفاظت فرما. کلیساهای را در کلامت و با
حضورت تجهیز کن. مدارس و بیمارستان ها را تجهیز کن و یوه
زنان و یتیمان را برکت ده و رحم کن.

ای مسیح تو بر صلیب دیوار دشمنی را فرو ریختی هر آنچه که در
این استان بنایی جهت جدایی هاست به قدرت صلیب و نام تو فرو
ریخته اعلام می کنیم و خداوند روی تو تابان شود و رابطه این
مردم با تو و با یکدیگر شفا یابد. مردمان این استان را از خشم و
نفاق و تعصب و هر آنچه کراهت داری آزاد کن.

در نام عیسی مسیح با شکرگزاری و سپاس، آمین.





دنبشته‌های دور و نزدیک

سلام خدا خوبی؟ سلامتی کجایی؟ هر جا دنبالت می‌گردم و زنگ می‌زنم مشغولی. به لب تاپ سر می‌زنم آنلاینی ولی من نمی‌تونم ارتباط برقرار کنم گویا نتم قطع می‌شه پیام میدم ارسال نمی‌شه، آهان فهمیدم حتما خطایی ازم سر زده.

اول از هر چیز در راستی نبودم غیبت کردم، دروغ گفتم، حسادت کردم به همسایه‌ام محبت نکردم به پدر و مادرم بی احترامی و آنها را از خود رنجاندم در بین دیگران اختلاف انداختم، دزدی و گناهان دیگری که باعث شد از تو به خاطر مسائل حاشیه‌ای دور شوم و در اراده تو قدم برنداشتم، دست دیگران را نگرفتم و نتوانستم به دیگران عشق و محبت بورزم، می‌دانم هر کس جان خود را بخواهد به دست آورد جاناش را از دست خواهد داد، پس خداوندم حالا متوجه شدم به خاطر گناهانم از تو دور شدم، پس توبه می‌کنم و تو را می‌طلبم تنها تو هستی که بدون هیچ شرط و شروطی ما را دوست داری. خدا جون همیشه با ما خواهی بود، ما را تنها نخواهی گذاشت. همیشه آنلاینی در زمانی که صدات می‌زنم جوابم را می‌دهی و نجات تمام انسانها در دستان پر قدرت و امن تو هست خدایا ما را تنها نگذار و مرا بپذیر.

سیمای

خداوندم شکرت برای روزها و شبهای پرفیض که هر جا نفرتی هست بتونیم عشق باشیم هر جا زخمی هست بتونیم مرهم باشیم هر جا تردیدی هست بتونیم روشنایی باشیم هر جا ناامیدی هست بتونیم امید باشیم و هر جا درمانده‌ای هست بتونیم در نام تو دستگیر باشیم خدایا شکر که شفای تو نان فرزندانست و شفا در دستان قدرتمند توست پس خوش به حال ما که تو را داریم.

مهشید

خدای عزیزم شکر برای نعمت‌هایت...
شکر برای وجودت، شکر برای بودنت، شکر برای حضورت تو نعمت من هستی، خدای عزیزم مرا به هیچ کس واگذار مکن تویی پدر من، روشنی در دلم قرار بده.
آرام جانم، صدایت می‌کنم، چون در این دنیا دیگر صدا به صدایی نمی‌رسد اما تو شنوایی.
دلم که می‌گیرد، منت زمین را نمی‌کشم، راه آسمان باز است، پر می‌کشم به سمت آغوش!
می‌دانم که نگفته مرا می‌خوانی
اگر هیچکس نیست، خدا که هست؟

لی لی

خدای مهربونم از قلبم جز نفرت چیزی بیرون نیما، تو بیا وارد قلبم شو و قلبم رو پاک کن از هر چیزی که از تو نیست دیگه پشت در قلب من نیست بلکه وارد شو و پاکسازی قلب بیمار من رو شروع کن در نام عیسی مسیح آمین.

سارا

خداوندا شکرگزارت هستم بابت نعمت‌هایت و بابت اینکه من فرزند تو هستم و وقتی که من در ناآرامی و سردرگمی بودم تو به دختری به فرزندت کمک کردی و آرامشی به زندگی من داده‌ای که قبلاً نداشتم خداوندا شکر می‌کنم بابت اینکه به من دلی آرام دادی و از افکار بد من را نجات داده‌ای و درب خوشبختی را در زندگی من باز کرده‌ای شکر می‌کنم.

نازنین

پدرجانم ای قدوس مهربانم به حضورت آمده‌ام تا تو را شکر گویم، تو را حمد خوانم که پدر و نجات دهنده ما هستی، تو را شکر گویم که به خاطر بخشش ما و به خاطر برقراری رابطه با ما جسم پوشیدی، تو را شکر گویم که ما را محبت نموده‌ای. پدر جانم عزیزتر از جانم چه خوشبختم که می‌تونم تو را با نام پدر صدا بزنم. خدای قدوسم شکر که شبها به یادت می‌خوابم و نیمه شب اگر کابوسی مرا بیدار کند تو را صدا می‌زنم و بعد دوباره با آرامش می‌خوابم. هر صبح با یاد تو از خواب بیدار می‌شوم. خدای قدوسم از اینکه هر لحظه همه جا در کنار من و خانواده‌ام هستی شکر می‌کنم آمین پدر که در دستان خودت رشد کنیم، خدای قدوسم از وقتی که از تو شناخت پیدا کردم روز و شبهایم خیلی زیبا شده است، ممنونم.

مینا

ای خداوند همه توانم، همه قدرتم، همه عشقم از توست.

خدای قدوس تو پاکی، تو محبتی، تو عشقی، آنجا که تو هستی، ناپاکی، بی‌محبتی، و ناتوانی نیست.

ای پدر جان حضور داشته باش در زندگی‌ام، در قلبم، نوری باش بر مسیر زندگیم،

تا در آن شجاعانه با قدرت تو گام بردارم.

خدای قدوس، خدای یگانه، تو خدایی هستی که هستی از تو به وجود آمده و محبت از حضور تو شکل گرفت.

خداوندم بودن با تو به قلب‌ها آرامی می‌دهد و آفرینش در مقابل تو سر فرود آورده و تو را سجده می‌کند.

پدر جان ما را تنها مگذار، لحظه‌ای که تو نباشی همه چیز فرو می‌ریزد و از بین می‌رود. خدای مهربانم، با تو لبریز از عشق و محبت، از

اینکه تو در زندگیم هستی و حضورت را کنارم حس می‌کنم، امیدوارانه و با دلی مالا مال از شادی و ذهنی مطمئن قدم برمی‌دارم.

خداوندم لحظه‌ای مرا به حال خود وامگذار که به تو نیاز دارم چون ضعیف‌تر از آنم که تنها بمانم و دلشکسته و رنجور به سوی تو آمده‌ام تا پناهگاه خستگی‌هایم باشی به دنبالت می‌آیم با پاهای خسته و افکاری شوریده.

خدای مهربانم، دستانم را به سوی تو بلند می‌کنم که تنها دارایی‌ام تو هستی از همه دنیا که در اختیارم گذاشتی، فقط تو را می‌خواهم، که نه مالم هستی و نه موجودیم، تو صاحب اختیار من هستی، تنها با تو آرامش می‌گیرم، تو پدر آسمانی من هستی، پناه من، صخره نجات من، شکر پدر جان که تو همه کس من شدی.

وقتی می‌گویم مسیح در من است و من در مسیح یعنی دیگر من وجود ندارد منیتی نیست نسبت به قوت خدای درونم. من‌ها از من بیرون رفته و پادشاهی خدا جاری شده و من همه چیز را پای مذهب خدا قربانی کردم، دیگر مسیح درونم است که بر قلب و ذهن زهرا فرمان می‌دهد، شکر.

زهرا





An aerial photograph of the Church of the Holy Sepulchre in Jerusalem. The church is a prime example of Byzantine architecture, featuring a large central dome and a smaller bell tower, both covered in intricate red and white checkered mosaics. The building is situated in a valley, with a steep, rocky hillside visible in the background. The foreground shows the lower walls and roofs of the church complex, including a smaller structure with a cross emblem.

پس از پیدا کردن جواب سوالات در جدول کلمات بهم ریخته، می‌توانید به رمز جدول دست پیدا کنید.

- مادر یحیی.
- جلد دوم کتاب لوقا.
- خبر خوش.
- انجیل چهارم.
- پایان بخش کتاب‌های پنجگانه موسی.
- خدای شفا دهنده.
- در پنطیکاست به شاگردان نازل شد.
- به خواجه سرای حبشی بشارت داد.



تیم طراحی جدول و سرگرمی اسمیرنا

می‌توانید رمز جدول را از طریق راه‌های ارتباطی انتهای مجله برای ما ارسال کنید.



...راہ را بیاب...



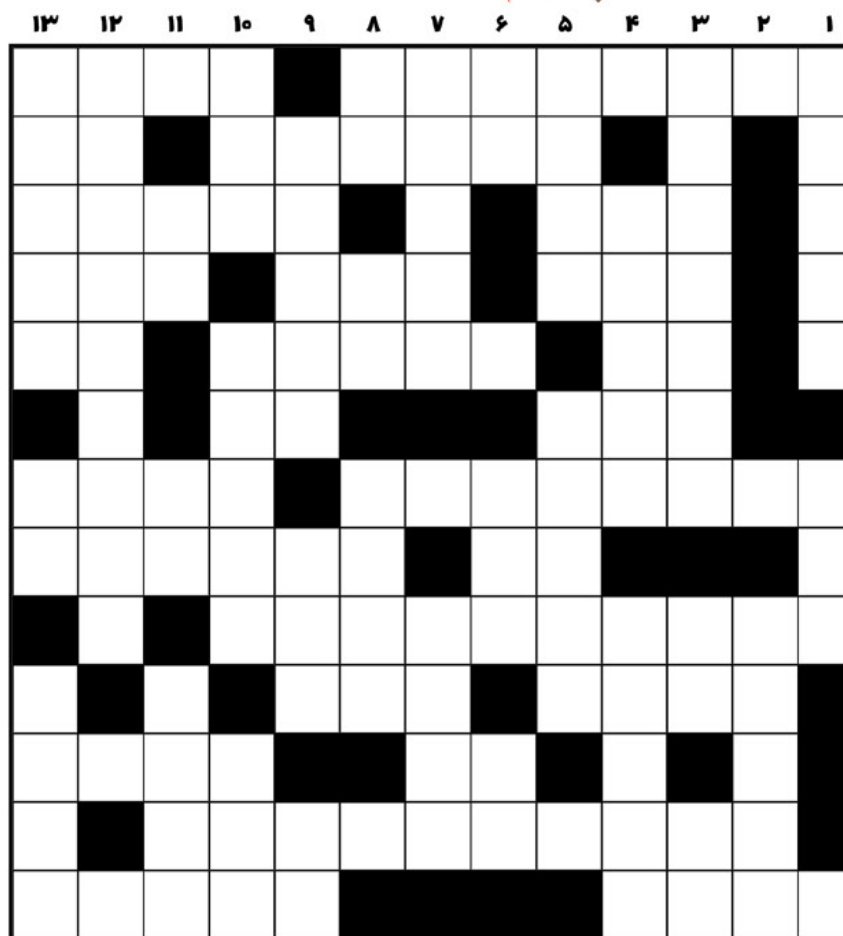
افقی

۱. به معنی خدا با ماست / مصیبت.
۲. به فیض خداوند به آن دعوت شده ایم به معنی پاکی / رو.
۳. تکیه گاه موسی / فراست.
۴. ماه نهم سال شمسی / ظاهر ساختمان / بخشنده گی.
۵. همسر مرد / گردآوری / در یوحنا باب ۱۰ عیسی خود را آن معرفی می کند.
۶. اثر به ترک / آواز دست جمعی.
۷. از اقلام اسلحه کامل خداوند / ماه دهم از سال رو میان.
۸. بدن / پیشرو عزت.
۹. به واسطه آن دو، تقصیر کفار می شود.
۱۰. برادرش را کشت / ثبت و قرارداد.
۱۱. بزرگ منشی کردن / پروت.
۱۲. خدای عدالت.
۱۳. به پاکی خوانده شده / آباد نیست.



عمودی

۱. زبان پارسا به آن سخن می گوید/ جور و جفا.
۲. درستی ها و راستی ها.
۳. به معنای خدای من یاری دهنده است/ حرف همراهی/ ضربه سر.
۴. موضوع این کتاب اعلام داوری زود هنگام خدا بر یهوداست/ غده‌ای در قسمت جلوئی و بالای سینه و پشت جناغ.
۵. متانت/ برگ و شاخه آن درخت نماد صلح است.
۶. از شبه فلزات/ نانی که خدا به یهودیان از آسمان عطا کرد/ اصل و عین مطلب.
۷. در این انجیل الوهیت عیسی با روشنی بیشتری مورد تاکید قرار گرفته/ به معنی پرستشگاه.
۸. سست/ گل بتونه/ تظاهر به ایمان.
۹. دانه دانه/ حیلہ گر/ دریا.
۱۰. لاوی خراجگیر بعد از شناختن مسیح/ پیر و سالخورده/ بنیان و اصل هر چیز.
۱۱. شالوده/ شیره خرما/ آدمی را خوار می سازد.
۱۲. آغاز حکمت.
۱۳. اختیار دار/ زیستن/ صبرش مثال زدن است.



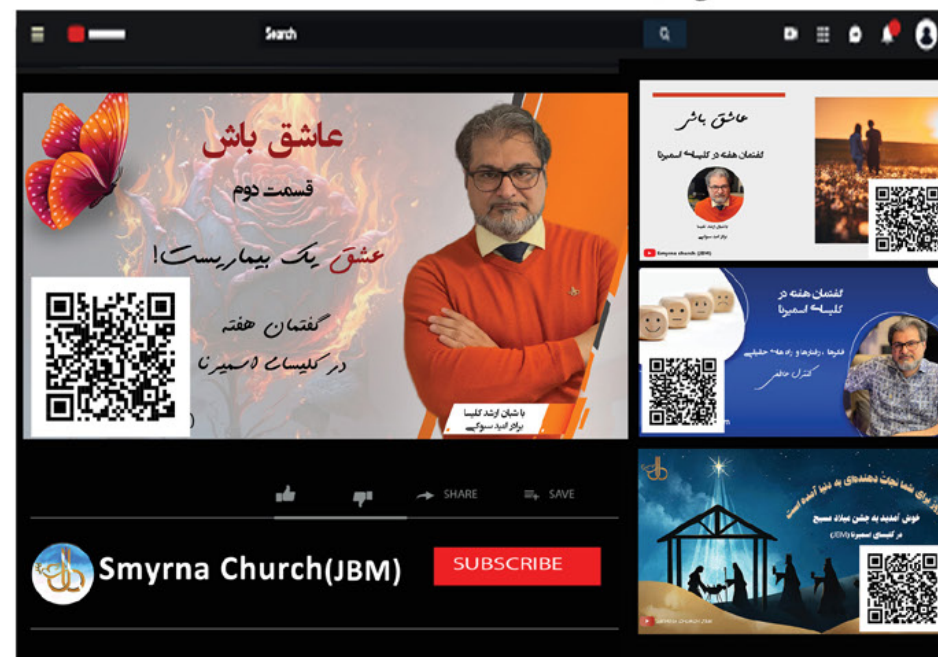


شما با اسکن بار کد «لینک تری» می‌توانید به تمامی آدرسها و راههای ارتباطی ما دسترسی داشته باشید.
@smyrna_church_jbm



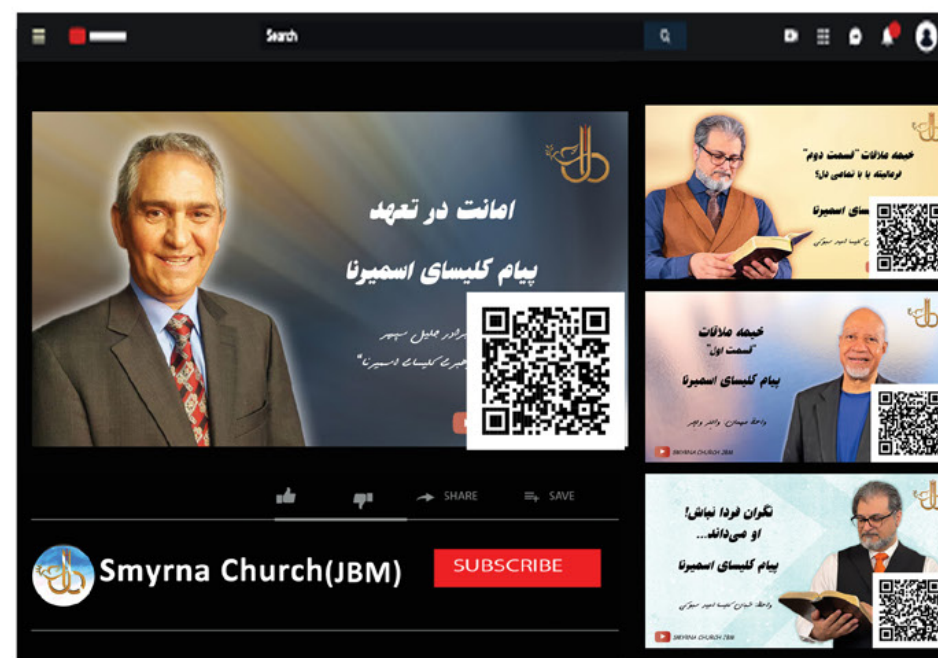
گفت‌وگو

برای تماشای گفت‌وگوهای کلیسای اسمیرنا می‌توانید به کانال یوتیوب ما در بخش «گفت‌وگو زنده» مراجعه نمایید. هدف از برگزاری گفت‌وگوها، رشد و گام زدن در مسیر درست و زندگی هدفمند می‌باشد. در این گفت‌وگوها به مسائل مختلف روزمره در راستای شناخت خدای حقیقی، خدایی که با عشق برای نجات ما قدم برداشت می‌پردازیم. شما می‌توانید نظرات و سوالات خود را با ما از طریق راه‌های ارتباطی مطرح کنید.



موعظه

موعظه‌ها و برنامه‌های کلیسای اسمیرنا بر روی کانال برقرار می‌باشد. هر یکشنبه ساعت ۱۹ به وقت ایران شما می‌توانید در جلسات رسمی کلیسا شرکت کنید. (بر کانال یوتیوب، اینستاگرام و تلگرام). هر یکشنبه در شبکه ماهواره‌ای محبت نیز می‌توانید موعظه‌های کلیسای اسمیرنا را دنبال کنید.



کالج اسمیرنا

کالج اسمیرنا با هدف درک و استفاده کاربردی کتاب مقدس در زندگی یک ایماندار تاسیس شد. این کالج تلاش می‌کند تا به دانشجویان و علاقه‌مندان کمک کند تا اصول کتاب مقدس را در زندگی مدرن و مسائل جاری امروزه اعمال کنند. در این راستا، کالج اسمیرنا برنامه‌های آموزشی و دوره‌های مختلفی ارائه می‌دهد که به دانشجویان این امکان را می‌دهد تا با مطالعه عمیق کتاب مقدس و مفاهیم آن، راهنمایی‌های لازم را برای مواجهه با چالش‌های روزمره بیابند.

در بخش پادگست‌های اسمیرنا، به سخت‌ترین سوالات شما پاسخ داده شده است؛ خدا کیست؟ چرا اجازه می‌دهد ما رنج بکشیم؟ چه چیزی پسر خدا بودن عیسی را اثبات می‌کند؟ ارزش و هویت ما از نگاه خدا چیست؟ شما می‌توانید برای تامل به پاسخ این سوالات با اسکن QR کد به کانال یوتیوب ما مراجعه کنید و کتاب‌هایی که به صورت صوتی برای شما مهیا شده است را بشنوید.



پادگست‌های اسمیرنا

انتشارات اسمیرنا



خبر خوش

خداوند امروز شما را به سفری دعوت می‌کند تا با او همراه شوید. او مشتاق است تا وارد زندگی شما شود و زندگی تازه‌ای به شما ببخشد.

تمامی این خدمات تدارک خداوند است تا این خبر خوش به شما برسد. اگر شما هم مایل هستید در این سفر با او همراه شوید و او را بشناسید با ما تماس بگیرید. تیم اسمیرنا آماده خدمت به شما عزیزان است تا شما را در این سفر همراهی کند. فراموش نکنید او منتظر شماست. در هر شرایطی که هستید.

(+1) 770 268 91 76
(+1) 469 793 96 88
(+90) 534 269 75 45



smyrnamagazine@gmail.com
info@jubalbandministries.org

با ما تماس بگیرید

برای دریافت نسخه چاپی کتاب زن و دیگر کتابهای انتشارات اسمیرنا با ما تماس بگیرید



برای دریافت نسخه چاپی کتاب زن و دیگر کتابهای انتشارات اسمیرنا با ما تماس بگیرید

در نسخه دیجیتالی مجله فرهنگ و هنر اسمیرنا کافیت روی آدرس‌ها کلیک کنید تا به طور مستقیم وارد شوید.





www.smyrna-magazine.com

Copyright © 2026 by JBM

Presented By Jubal Band Ministries

JUBAL BAND® presents :

The Monthly magazine in Persian that promotes the biblical faith and Iranian Christian culture
please contact with us by : (+1) 770 268 9176 - (+1) 469 793 96 88 - (+90) 534 269 75 45

هـ